


باردید شد
۱۳۸۲

۹۱۳- ن

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب
کتب شرح به الصلوة (در زکاة) ابن عربی مؤلف ابوالحسن بن محمد الحسن الشروانی		
موضوع	۹۴۲۳ ۹۴۲۳	۸۵۵۶۷ ۱۲۰۳۷



خطی - فهرست شده -

۹۴۲۳

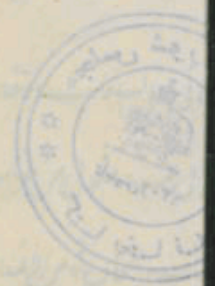
10

20

۲-۴
۵-۶
۷-۸
۹-۱۰

۲-۴
۵-۶
۷-۸
۹-۱۰

ابوالحسن ابن محمد
زبان سیدی
بانه لاشنا
۱۰۰ ملک لبعار



باردید شد
۱۳۸۲

۹۱۳ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح براهین الصلوة (در ردیه) ابن حجر

مؤلف ابوالحسن محمد بن محمد الحنفی الشیرازی

موضوع

۹۴۲۳

۸۵۵۶۷

۱۲۰۳۷

تکلی - فهرست شده

۹۴۲۳



۲-۴
۲-۴
بازرسی شد

۲-۴
۲-۴
بازرسی شد

ابوالحسن ابن حجر
زبان سیدی مولانا
بنیاد آفاق
تألیفات



باردید شد
۱۳۸۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد له الذي جعل من مطاوع ضواء الفكر جلاله وارفع عن مواضع النظر كما
جرت المدارك والعقول عن ادراك كنه كمال حكمته وكلف السن
الفصح عن وصف جلال عظمته واصدق دلائل سلام على نبي اكرمته
وجمع بحري الوحدة والكثرة ان العین وعین الان والعالَم بالان
مجر المبعوث على الانس والجان وعلى الله الملكون بين ارباب العقول الكاملة
واصحاب البصائر الناذرة وهم اوليا الرحمن والمقصود من ايجاد الاكوان
بما ينفع اهل المؤمنين واما ام المومنين واکرم الانصاء والمهاجرين وخلقها
في الارضين واما فضل الله فابننا وله من الفضل ما لا يحصى فبقول العبد

الاسم

کتابخانه
جعفر سلطان احمد
تبریز ۱۳۰۵ قمری

۲-۵
کتابخانه

الاسم الجاني اقل سادات وخدام لعلنا وشرعنا بالرحمن ابن محمد
الشرعاني ابي عبد نقول من خراسان در جوئی من زبان سیدی مولانا
امام الانس والجان ثامن الائمة علیه علی ابائه وبنائه لاف لاشنا
والنجه معاودا الى وطنی شهر دان لازلت احسن ثونا الى ملک المعاهد
در بابا وعودا الى معال طوس وصاله فاحب الله يا شغف قلبی و
لکن حب من کن الله باره فکان ذلك عظم مراد نفسي لأم
ما كنت خاطره فی برمی واهی فضا فی وطنی وکنی حتی هدانی الله
وکنی ما دبا فخذانی لفریق واکرم بهادها عظم لبرکته وها لاسا
الافرة واکثره المشهد لبرکته وعلف ولبنا ولسنا ولس ولس
علیه لعلی ان لا یسب علیه ولا یرد علیه فزنی العود الیه ولس الوفود
علیهما فجددت بهذه لسته لسنه عیدی وعرش لبا فدی وفس لکبرته
عن قلبی فان صباط لاسا ما تنفت علی کل مهموم تجلت مهموما

ثم اتى الله بالنعمة والكرامة وبتلك حيلى بالافادة لاجل لطاف كثرته من
الدولة العلية واهم سره وجلاله ونعم ما جعل حيلى من حركه برجال قوته
عزم حيلى بل ثبوته بالافادة فاطال اوان توفى في هذا الميراث العظيم
وزاد زمان نشر في بدلت المكان الكرم ومن اعلم ان لكل ان
لا يترى علم عليه وكل عمل من سعى الى ما هو اولى به او كل عمل على شكلة
وبس في مهام حرقه وضغته والناس في ما يغفون نه اهب دانا
ربان عمرى واول عرفان امرى لا اوتى نزع اثرافى على حب ما
اعرف الى تحصيل المعارف لا ائمة واعلم ان الله بانه البراهنة فاروت
ان صنعت رساله بغيره مناسب حال الزائر ولعمري فيها ما فرود الجا و
فانقضى في اثبات ذلك لانه ان ذكره بعض الاخوان لثقة القسطنطين المعروف
المنبوت الى الشيخ ابي جليل العالم العارف لشيخنا محمد بن علي بن ابي طالب
المنقب بحبي الدين العربي رئيس المكاشفين قطب السالكين الذبيح لدمر

المنين عليه السلام حقيقة فرايتها لثقة لطيفة ذات شارات طر
حاديهم لصلوات اذ كانوا من اهل البيت اما ما بقية في انحاء
الصلوات واهل البيت الى الرسول الخفي منقذوا الى الانوار الاربع
عشر المعصومين صلوات الله وعلية عليهم اسم اجعين مجتمعا
ولعمري ان كل صفة الغراء غير محصنة ولا نبر وجفن هذا الشيخ ابي جليل
او اكان مصليا ان يكون في مصالبه لافه محب واذ اكان على النبي
مسما ان يكون على غيره مفدا وله الكمال سلامى مع ذلك جمعت
فصحت اللفظ وبلاغة المعنى وجزالة الكلام ومناشاة المنية من بحر العميق
فيها عيون الحق ولا معان من خلال سماه برزق النديم فاروت ان
اشرحها شرحا لطيفا يقرب الى الاقدام بعض افادته الحقة ويهدي الى الاثر
بعض افادته لثقة مقتصر على اقل ما يؤيد الكلام مستشهدا بما يناسب
مهدا فانك الى المختار الرفيع ومنحفا الى المنة الهمة المنيرة النيرة من اهل

فاعلم ان شدة و انحراف ائمتهم و لایست خزانده و قول بجات و خائمت و ولایت
 آن حضرت از ضروریات مذهب ما می باشد اثبت عشرت و این عبارت به لفظه
 و ائمتهم و هو المهدی بن ابی طالب صلی الله علیه و اله و بعد از کجاست الابن و علی علیه السلام
 ترجمه من ائمتهم پس به ان ان قال فالنعت الی سید الاعلی و المور و لایست
 الاعلی و النور الله کشف الاجلی فرای و ائمتهم الی اخره و در تحت بخط شیخ عبارت
 و علی علیه السلام موجود است و شراح تصریح بفتح لفظ علیه السلام بخط
 شیخ نموده اند و بدو است که مهدی بر ائمتهم و لایست و لایست و علی علیه السلام
 و خود را و ائمتهم و بدین تصریح بتشیع و اثبت عشرت است **و اما** اگر در باب
 سبب و شصت و ششم مشوحات طهارات انحضرت و استناده
 و ظهور دولت آن حضرت و به بیعت و خفیه یا بکثرت میکند و ان با
 در مشوحات موجود است و فاضل از الله صبی مرعشی و شیخ نهایه الدین حجر عاقلی
 نیز عبارت آورده اند و بقدر شمار بر این مطلب از اخبارات و ابرار

نظر

قال ثقل مناهیم بلفظه ان الله یصدق بخرج و قد منکلات الارض جراً و طلماً فیهما ^{فقط}
 و عدل لا یس من الله بها الا یوم و قد طول الله ذلک الیوم حتی یخرج
 الملقه من عنزة رسول الله من ولده فاعلم ان اسم رسول الله حده بحسب ان
 علی بن ابي طالب یقال بن الرکن و المقام لیسبه رسول الله فی الملک و یفصح
 انما و بنزل عننی فی نصیبهم انما الا ان قال و یرفع المذاهب عن الارض
 ما یبقی الا الله بن اخی الصاعد ان مقلده لعلنا اهل الاجتهاد لا یرونه بکلمه کلمات
 ما ذهب الیه ائمتهم فیه خلون کثیراً تحت حکم خوفاً من سببه الا ان قال
 و با بعد العارفون من اهل کتمان عن شهود و کشف بتعریف الله الی و له
 رجال الله یوقیهم و دعوتهم و یصورونه و لولا سبب بیده لا فقی لفقهاء ائمتهم
 لا آخر الباب و در این عبارت جنبه تصریح مذهب اثبت عشرت است **اول**
 قول بجاهه ان حضرت که تصریح ان الله خلقه است لفظاً و اگر در کلمه سبب
 موکد بحدیث ثقیف مشفیه **و اما** قول او که اسم رسول الله دنام ان حضرت را

بنده و این معنی نظر بنهر وارد در شصت و نه سخن حضرت در زمان غیبت او
 میگوید قول او که جده محمد بن و این خلاف نه میگوید است زیرا که عالمین
 بظهور مهدی از ایشان آن حضرت را از اولاد حسن بدینند و این قول را
 میشد بحدیث نبوی میکنند **چهارم** قول او که اعدای مقلدین
 اهل الاجتهاد و در اینجا تصریح میکند که شادی آنحضرت نیز خلاف شادی
 آن چهار نفر نیست و آنحضرت آن مذاهب بر طرف خواهد کرد **پنجم**
 قول او که ملا یحیی الاالدین بنیما لیس و در اینجا رساندن است که نه از هیچ
 عامه الله و بنی خالص نیست حتی تعالی میفرماید **اللهم لا اله الا انت** و در اینجا
 رساندن است بخود پس بدین که نه از هیچ عامه بنی خالص و جده نیست **ششم**
 قول او بایده العارفین من اهل کفایتی الی آخره تصریح دیگر است بر جاده
 آنحضرت و رسیدن خواص بکثرت آنحضرت چنانکه صریح احادیث است
 و حدیث ترمذی من ادعی الرذیة لغيرک بدین خصوص در بیان وارد و در مورد

نقیبه است و لفظ من ادعی بر آن دال است و اندامی رای غیر مودده اند
 و بادعی او اعوذند **هفتم** رجال الله من انا آخر لصریح است بنمشی
 که در زمان غیبت آنحضرت در میان باشند و اقامه دعوه او نمایند
 و این مسئله از ضروریات نه میگویند اما قیامت جان من و بدین
 بکشت و بسین که در شدت نقیبه و بلا و شایسته بگویند پنهان میگویند
 بر خلاف معتقدات ایشان و تا خود را نا صبی میگویند بگویند مینویسند ظاهر
 این مطلب جقه را می نموده مولوی که بدین شوی چید شریک کفتم یا دروغ
 ناکه باشند و پنهانها را فرغ و این وجه دوم مقتضی نیست دلالت بدارند
 فل او که اکثر افسار او را از اهل کوفه خواهد بود و این معلوم است که اهل کوفه
 در صدر سلف معلوم است شیعیان بوده اند و بلا و عرفان مانند اهل فیم و بلا و
 عجم و دیگرانها نیز در جیم و العادل بکفیه الله شاه **هفتم** در باب بیان
 رضی الله عنهما میفرماید **لما کان رسول الله عبداً محمداً ای خالصاً طهره الله تعالی**

واهل بيته تطهير واذبح عنهم الرجس وكلابش منهم فان الرجس من لقمة
 عند العرب على احكامه الفراء قال تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم
 الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً فلا يضاف اليهم الا مطر اذ لا
 ان يكون ذلك فان لم يضاف اليهم هو الذي يشبههم فلا يضيفون الي
 انفسهم الا من حكم الطهارة وانه قدس فنهذه شهادته من النبي لسان
 الغارسي الطهارة والحفظ الا لشيء يعصمه حيث قال السلمان منا اهل
 البيت وشهد الله انهم بالبطون واذاب الرجس عنهم واذ كان لا
 اليهم الا مطر مقدس حصل لهم العافية الا كهتبه بحج و الاضافة فانه كانت
 بالبيت في نفوسهم فتم لمطرون بل عين الطهارة اشهد كلامه ودين
 كلامه جارح في نصريه يذهب اليه من است از الحكمة عفا ويعصم ال البيت
 عليهم السلام وبيان راعصوم بالذات يتبع ابي نرا معصوم
 ودينش **جاء** قول او در شروعات خبر كه ان بين انك التامع ودينش

قصر له اش شرب رجاء على مثال البصر والائمة الاثني عشر واهل نصريه بحقيقة
 نه هب اش شرب **جاء** قوله نظا شعر واهل ولا في ال طه وسبلة
 على زعم اهل البعد بود شرب **جاء** فاطلب البعث اجر على الهدى
 ببليغته الا المودة في الفرج **جاء** قوله نظا شعر اذا دار
 الزمان على حرف بليم الله فالحكم فاما واعداد الحروف عقيب
 صوم فاضر الفاطمي من السلام واهل نصريه مطايرت باجته
 ودين خراسي در فضيلة ناهية در خصوص طهور ال حجهم جارح بود كه شعر
 خرج امام لا محاله خارج بقوم على اسم الله والبركات وحضرت
 رضا عليه السلام باو فرمود كه ان كلام از روح القدس بر زبان تو جارح
مفتي كلام او در دين وشرع كه در مقام فضا رعل كتاب وكتب
 فاعلم ان لطريق الى الله ان اسكت عليه خاصة من المؤمنين لطايرين
 بنائهم دون لعاقة الدين تغلوا انفسهم بغير خلقه انه على اربع

بود و در واقع و خلاق و جفا بین و الذی دعاهم الی هذه الدعای لیوم
 و الذی خلق و کفایتی ثلث حقوق لغرضت علیهم حق الله تعالی و حق الخلق
 و حق لانفسهم فالحق الذی لله تعالی علیهم ان یعبدوه و لا یشرکوا به شیئا
 و الحق الذی خلق علیهم کم الکافی کلمه عنهم ما لم یؤمر به شرع من افاته
 حد و ضایع المعروف معهم علی الاستطاعة و الا بهما ما لم ینه عن شرع فانه
 لا یسئل الله ما افاته الغرض الالباب ان الشرع و الحق الذی لانفسهم علیهم ان
 لا یسئلوا بها من الطرق الذی فیها عا و نهان است یفعل نام بها او سوء
 طبع فان النفس الایة انما تحملها علی سب ان الاخلاق الفاضله وین او مودة
 فایجمل لایا و الدین فان الذین علم من علوم و سوء الطبع لایا و المرق الی
 اخر ما افاده و در این عبارت تصریح است باینکه بعد از هدیه در فقره لا یسئل
 انظر مرفعه الغرض الالباب ان الشرع زیرا که اصل سبب اغراض احکام شرعیة
 قابل نیستند اگر که از رفیع عبارت فصری و دیگران چنین تمسقا بنمود که او شتم

و لا یست علی علیه السلام را و استند در بعضی عبارات او و تعالی ختم است او را
 و نموده اند و این قول با قول ثبوت مهدی علیه السلام جمع بنموده گوئیم در
 اصطلاح عرفا و لا یست چهار مرتبه است و با اعتبار هر مرتبه ختمی است که در آن
 مرتبه بمقامی قدم زده است که دیگری با و در آن مقام نرسیده است و غیر
 یست علیه السلام را ختم و لا یست اینست و علی علیه السلام را ختم و لا یست
 و مهدی علیه السلام را ختم و لا یست محترمه میباشند و شیخ نظر بتعبیر خود نمیکند
 شخصی و حق او و این بود ختم قرن و عصر خود را پنداشته با بمعنی که از آن کتب
 و عصر او که بی یقین نام او نرسیده بود و این معنی منافات با یست بخت لا یست
 محترمه بود و مهدی علیه السلام ندای معنی یعنی که منته اول است در اطلالت
 عرب و عجم که ملائ ختم فی الخط و ملائ ختم فی کداده و که لک فی کل صناعة
 بنی در عصر او در آن قرن خاص و صف خاصه کنی و نرسیده و نمیرسد
 و این ختم منافات با ختم حضرت مهدی علیه السلام ندارد و اشهری کلامه

وعرض من قوله ان لا يظن احد في حق احد بها خلافاً لعقده والله
 العالم بعقدها بعقدها وتشرح في شرح الصلوات المختصة بالبرهان مفرداً
 فنقول بالله التوفيق قال الشيخ الشيخ الاسلام افض صلواتك سلا مة
نسباً لنفسك قوله افض لنفسك الفرقة وقطعها وذكر الفاء من الافاضة بمعنى يجرى
والكثرة بقول فاض الماء اي كثرة وافاض ومعه اي يجرى وكثرة له بمعنى يسبغ
مصدر من الوصل كالوصل وزنا واصله لا هو بمعنى الاسم الفاعل بمعنى الله كم
او اجرى الوصل من جركت والبرى من يعبر بين بركان تحوط على ال
التعقبات معلق بعض لنفسك هو لنفسك هو مساوق لوجود المراوون ال
العبادات هو الرسول لنفسك فان اول ما خلق الله نوري والله هذا الشارع الموسى
الرومي في المشوى الجنة اول شدة يد يد ارحمت غيب بود نور هاك او يحيى
رب لما ازان ان روز مطلبي رذ علم كث عشر كرسى ولوح وسلم
قوله لنفسك من العلم الرباني صفحة لا يؤمنون ولفظ اول مع ما اريد منه مكرر مكرر

خاصية
 خاصية
 خاصية

يجوز وصف المذكور بالموثوق ولا يهل سباً بخلاف التعقبات فانها ماثرة
 ضرورية فالعنى اي التعقبات التي هي من تعقبات الرحمن بقوله ونفوس
 وغيرهما ولا ريب ان اولها هو روز النبي صلى الله عليه واله وسلم والجور متعلق بالافاضة
 والربانية صفته للعلم والمراوون المعاني اصطلاح لغيره لتعقبات الذات وفي اللغة السحاب
 الرقيق وقيل شأن الى ما قال النبي صلى الله عليه واله وسلم في جواب من قال ان ربنا من خلق
 استحق قال النبي صلى الله عليه واله وسلم كان في علمه لا فخره هراء ولا تحت هراء وانما فيه اليقين
 بقوله لا فخره هراء ولا تحت هراء حتى ان اتى بل لا يفهم من علماء السحاب الذين
 ولهم قال في علمه لان الله بآياته اذ انجلي بآياته انه لا يفتنى لغيره فظهر
 في السجدة ان الشمس اشعت في اكلية بطون رجا ببقين الذي فخره هراء وتحت هراء
 وهذا المرتبة عند العناء نسبي مرتبة الا لربهم واسم الرحمن فذلك مجودة علم
 قوله اخيرا الذات عطف على قوله اول العبادات قوله لنفسك العلم
الا الذات صفحة لنفسك وذلك كالاول نور للكبر مكرر مكرر

وهو آخر المعنى أي اثنتا عشر التي أصبحت إلى النوع الإنسان كالعناصر الأربعة
البسيطة والركبات الثلاثة المتغيرة بعد الترتيب أي لمجاودات وجمول
والإنسان آخر ثلاث الوجود العنصري الجماعية وهذه العشرة شأن إلى
صحة له عليه والعبادة الكائنات والغاية مقدم في التضرر وعلة لعل عليه ليعمل
ونور في الوجود الخارجي كما ورد في الحديث القدسي بين آدم خلق الأشياء
لاجلتك خلقتك لاجلي والمراد من بني آدم آدم أصحفي وهو الرسل
مختصين نصار آخر اثنتا عشر بعد رهاضة كان أول ليجات أصبار الله
كما ورد عنهم عليهم السلام نحن الأولون والآخرون فافهم قوله الجنة
صفحة لاول ليجات وآخر اثنتا عشر على سبيل الترتيب ادعى مثال البينين
في المديرة والكثرة منها الله الطاهرين اواب طينين فإن كان المراد منها
الاول فالاولى كونه صفه لاخر وان كان الاخر فكونه صفه للاول املي لبي
كما لا يخفى على من لم يقدّم راسخ في المعرفة بكل الطريقين وكلما صحح لأن المراد منها

هو الرسول محمد صلى الله عليه وسلم وكل كل صفه بغيره بعد ذلك من اوصافه محمد لها فافهم قوله
من مكنه كبر الشئ بلا شوبين فانه مجرور بالكر وان كان غير منفرد لانه
مضاف وجعله كان الله ولم يكن معه شيء فإن مضاف اليه والمراد
من مكنه عالم الله اهرت والوحدة فاعلم ان مكنه كبر الشئ مضاف الى الماهجر
وجعله فإن على ما هو عليه كان مضاف اليه والمراد من المديرة
في الدنيا والى عالم النور والكثرة ونعم فاعلم ان ليجات وهو
عاطط طاب ثراه في هذه المهاجرة من ملك لودم وفردوس بن عالم
آدم اوردور ابن بر خراب ابادم طاب كمن جسم جودهم شرح من
كود ابن اكرم حادثة جودهم بين ان لبي كاجرة لاه من كبر لاه
الاميرش المنون كذلك باجرة لاه من لاه دعا عالم الله اهرت الى
الكثرة دعا لاه ثرت هذه المهاجرة عاتق عن برون من لاه لاهن و
لغصير ذاك الامام لا يلبق في المقام بل يطلب لفصل من كتب لاه

فرض العبد المذنب
اعطاه الله تعالى

مصطفیٰ عبدالودود اولاد
عاجیہ
2

هو العقل الكهنة والارواح لمسته ثم عالم لمثال وهو الملكوت افضل
 ثم عالم لنسوت هو عالم الاجسام وهذه العوالم والمخبرات الخمس والمزاج
 استى هذا المذكور است باضافه مرتبه الاصلية قوله وكل شئ حصينا
 في اقسام مبين فبما من الكلام الا الهى وشهد وويل لقوله
 محصى هو الم الى وجوده فكل فعل محض فلفظه حصينا وشهد وويل
 الزناهم وعلم ان ضمير الفاعل ان كان في قوله حصينا عيان عن الله تعالى
 فانه معرضة بين الصفات تنبأ فيه بما به كانه قبل وهذه الصفه الله حصانية
 الى اى ثابت له على علم الله ام ادعاء محض فاجاب بان هذا الصفه له
 في الغرضان الذي هو تارة بين الصديق والكذّاب وتارة بين الباطل والحق
 يكون له ارباب الا حصا الا بحاوى والاعطى وان كان عبارة عن غرض
 الصديق والاسلم وهو المحمود فيكون قياسا وبالله حصا الا حصن العلمى كشى البراءة
 كما لا يخفى على اهل النظر والافان قوله قد لا يسل استعدادا لها ابتداء وجوده

الذات وجوده من اوفان والاضافة في سائل استعدادها بانها بغيره انما
 راحم بل استعدادات العوالم بحجوه فانها من موصلى لكل استعداد الامام
 قوله وما ارسلنا الا رجلا من قبائلنا فبما من شهادته من كلام الله
 لقوله راحم اه قوله نقطة البسملة كما لا يخفى على من كان يحسن ان يكون
 البسملة كبر الى الله ولهم بها بحكمة بسم الله كونه وان يكون بغيره مصدرا
 وبها بسم الله قوله اياهم صفه للبسملة او للقطعة قوله ونقطة لام المحمود
 بدلا من الا كما لا يخفى قوله ايجو الصفه للقطعة واحسن ان يكون بغيره من شاة
 الامور وعن النبي صلى الله عليه وسلم من باء بسم الله الرحمن الرحيم والامور
 عن علي عليه السلام انا لقطعة من البسملة من البسملة
 النقل الاول وحقيقة الا ان العبارة بانها لقطعة من البسملة
 المعبر عنها بالالف من هناك الى نصف سيرة المؤمنين التي في كل شئ سائر
 وعن كل شئ في حجة الله وعادته وكيفية الاطلاع من وجهين اما ان يكون

الوصف الى الكثرة ومن لم يبد الى الشيء الذي هو طريق النزول والظهور
 وانما ان يكون من الكثرة الى الوحدة ومن الشيء الى المبدأ الذي هو طريق الوجود
 ولما يكون فان كان الاول فهو عظم فخره في الاطلاق على النقطة او لا
 ثم على وجه منها من ينقص واليهبوط لطيفه وحجم الكفا ولا فذلك في الغاير
 والمبدأ وان كان لثباته في ظاهره وشبهه في الاطلاق على هذه الجودا
 فليس في ذلك فذلك لكل من طلع على النقطة الوجودية والذاتية فحين
 طلع على الوجه كله وعلى في ضمنه من الاسرار والحقائق في الكتب لها وية وما
 في ضمنها من الاسرار والحقائق ولما طلع في النقطة الوجودية لئلا يمتنع
 قال علم الاولين والآخرين وقال القوم ان الله سبحانه وتعالى
 لا يطلع على علمه عليهم قال ان النقطة تحت الباء وقال سكون تحت
 العرش وهذه النقطة هي الموقوفة عند القوم ليعاوان في قولهم ليس وراءها
 قرية هي التي عليها مدار الوجود كالنقطة المركزية التي اليها ينهي خطوط الدائرة

الحيط بها وذلك لان الوجود باللاق ودور النقطة بل النقطة بل النقطة بل
 اللتين هما النقطة لمبدأ النقطة المشاهدة كما به لكم تعودون ولا اعلم
 من هذا المقام الا مقام او اول وهو مقام جدية عين الجمع الذي انبه لمعبر
 عنها بقوله او اول لا ارتفاع التميز والا فثبته الا عباد ربه هناك بالفتن
 الخوض والطمس للرسوم كلها وهذا النقطة فربما يعبر عنها بنقطة البناء والنقطة الولا
 اللتين هما مخصوصتان من حيث الاطراف بالجمع وعلى لان لبنوه المطلقة
 والولادة المطلقة مخصوصتان بهما لقول النبي صلى الله عليه وسلم يا ادم بين الماء
 والطين وقول علي عليه السلام كثر ولها وادم بين الماء والطين فانهم
 ذنابل ولا نحن من اهلنا من قولنا آمين الله على خلائ الارض لقول
 وسنودها ومعنيها على حسب القبايل ومودتها اعلم ان المراد
 من خلائ الارض من المائات ومن الغواض الارض السعدى
 الغردية هي ههنا لخلائ الارض من مودتها راجع الى خلائ الارض وسنودها عطف

معنى غير بعيد عن معنى هذا ما كان يعني انه يخرج عن كبر العظم الذي لم يتغير
 انفصلت عن صفاته بعين الذي هو على الهرب الى بعد شكك والهم
 الذي هو انزله واهلها لم يصف بنية البقن بالماء وحيث لا نرم البنية
 وهو وصف البنية وهو بعين ونظير هذا الكلام موجود في وداع زبان ^{الرسول}
 حيث قيل شهد يا رسول الله انك كثر زنا في الاصل ابشاحه والذمام
 المطر لم ينجس كما يلبس بانها نالت بتهناسا ليه المحول بعين لبر فيه
 البقن ان الله لا يبرأ من او عافه قوله القلوب النوازل في النوازل
الحروف العالقة قوله ابحارى صفه للعلم والمدلو ما يكتب والمراد
 من الحروف العالقات هي العقول ومن المدلو الوجه والمنبط يعني انهم علم زنا
 بحرفي بسبب المداد على العقول يستعمله رسول بالعلم في قوله تعالى ان العلم
وما يظنون باعتبار معانيه وما خفيه لصوره لا وانه نال في ان وبعينه
 من الدوات للعلم عبارة عن الزم لحيث وما يظنون عبارة عن العقول

بل الموجودات كلها قوله والفقر الرحمان الشارح بمولد الكلام الشارح
 والمراد من المولد له وده بالمعنى الاعظم حتى يشمل بالخلق والمناجاة ومن كمالها
 النماذج العقول ونفس الكليات ومراد بها الهيئة قوله الفقير الى الله
الذي لا يفتقر الى احد والاستعداد انها واما على
 النفس الرحمة والعقل الانس الذي لا يفتقر الى احد وكذا كن واطمانه
 الكبرى ومجى الذات الاحد به فلهذا سري بمواد الكليات وتغيب
 جميع عن الموجودات وسعدا وانها ونعم ما قيل جهد ادم را فرستاد
بهرون جمال عراش صحرا نار وهم قوله والفقير الى الله لصفا
الذي يكون به الاكوان والاستعداد انها را علم ان افرن بن
 الفقير من مرفوف على مقدمته وهي ان للوجود مرتبة الوجود وهي الوجود
 المطلق والوجود المقتضى فالوجود المقتضى هو الوجود المجرد عن جميع الله تعالى
 والاوصاف والمقتضى هي عن هذا الوصف والوجود المقتضى هو الوجود

الملك والملك وغيرهما والوجود المطلق في كل محله ولكن بزمانه
 لا عقل ولا نفس ولا مثل ولا طبع اذا عرفت هذه المقدمات عرفنا ان كان
 بزمانه عارفا عن احكام الماهيات والاعيان يسمى بالفيض المقتدر كما ان ظهور الذات
 بالذات والصفات في المرتبة الواحدة يسمى بالفيض القدوس وهذا الوجود المطلق
 عرش الرحمن وهو حقيقة الحرية وله عباد بن باقيا رطهر الذات بالذات فاعينت
 به الاعيان لان الاعيان لا تبتدئ بالذات ولا تلتصق بالذات ولا تخرج من طبعه
 به الدكوان لانه هذه الاعيان ليس له حكم بل يتبع الحكم الكوان بمعنى انه ينطبق على كل
 الماهيات فصار في افضل عقلا وفي افضل نفسا كما ورد في الزمان انما معمارا وحكما
 في الدواعي ونفسكم في انفسكم وانما لكم في الدواعي مع هذا التبعي في عن صفاته
 بتوهم ما توهم بعض الجهال فافهم ولما كان من بزرغا بن الطرزين دعاب بن كيسان
 جبر الجور وجه الاعيان لم يكن صفاته ولا مصنوعا بل صفاته ولم يهر مصرفا حكما بل هو
 داخل في صفه الربوبية كما قال ما انا عايت بين يدي لعلنا نقبله كيف يشاء ونعم

ما ينز

ما قبل في هذا المقام وكلف كاتب وطن دارهم بدام كروه بين الاصعبين او
 مقام: هنت ورم جنة از فانت من: ادن ورم موبدم خست كن
 ورم اوصافه قوله مطلق شمس الذي في السماء والاسماء والصفات لانه مظهر
 نام ومصفى لصفاته الله وتعالى عذون الله ولذا اها معرفة معرفة الله كمال
 من الله تعالى راي كحي قوله مطلق خود الا فاضا في اللب ولا خافا
 اشان الامور وعن الامم جبرهم سلام نحن صانع لهم وتعالى صنيع بين دغم باقل
 احشران بر تو مشق ول الزما: دل مظهر كل كحي مظهرا: نه من اهر مظهرا
 همه ب اللههم: نه ملكك ورو ورسند بدور سرما: بر ما بر سر خرد طفل
 دپرستانست: مفعلي مقبيل از دل و شورما: قوله خط الوعد بين فوس
 التحدية والواحدية بمعنى انه رابط بين فوس الوعد والبرية وكثرة الصفات
 لانه جالس بين لغوين قوله واسطر الشزل منيما الا ذلبي الى ارض الابد
 يعني انه في وسط مثل الفيض من اهل الى المخلوق والازل ووام الوجود في الماهي

پس الجبرن ما فرنا غلبه احدنا على الآخر وكنك لانه برزخ بين عالم
 الروح و العالم المكان و عالم الروح و اكثره لانه جالس في اقدامه شرک
 و من اوصافه قوله فذلک نفس الاکبر قال الفخر ای جمیع المجررات
 و الماديات لانه جامع بین جمیع کمالات الروح و الجسد قوله و مکرر ای مجید
اخطا الباطن و اخطا حقیق بقران انه له صفات الذکر و النکر
 ثابت بحکمت قوله اللهم صفة بحیثک استجابته به حال ذلک
 علی منصفه ای علی تجلیاتک فصبت فیها لوقتها انک فی جمیع
تجلیاتک و خلعت علیک خلعة الصفات و الاسماء قوله و مکرر
یناجی الخالق العظمی ای استنجا بحلقة العظمی لانه خالق نام و بر بده
 ما روی عن الصادق فی القصة قال ان الله ^{ادب} یتنزه عن ادب و ادب لانه
 الادب قال انک لیس خلق عظیم ثم فرض الیه امر الدین و الادب لیس
 عباده فقال انما انکم الیوم فخذوا ما تمسکتم عنده فاشهدوا نعم ما جئتم بها

بر خیزد

بر خیزد و ماه مجلس شد دل مرسله ما را ایندی مونس شد لکامین
 که بکب زود و خطا نموشد لغیر مسئله آموزد و در شد قوله
و استریت عجبک بقطر من السجدة الحرام ان الی مقام لغت
 استریت من مقام لغت الحرام من ان بطون شرک لغوی استریت
 در کتاب غیره فاحش و خطا با و کچه غوی لغوی بحسب من بهینه
 و استریت لکنه مرده افراطها و تقطعها لغوی عن لبس لغت قوله
الی السجدة الاقصی ان الی مقام الروح الی بعد من العالم الجسمی بشهر و
 بکات ذات الاصله قوله حتى انقضى الی السجدة المنفی ان الی
 الحقیقه الالهیه لعلیه الی صل لیس نیا مد اعلم ان لیس در اک
 جبرئیل بصورته الحقیقه مرین اتمها عند عروجه الی حضرت الاحدیه و
 و صر له مقام الروح فی الزفی و ثابتهما عند نزولها عنها و رجوعه الی مقام الاله
 عند سدق الشی فی البذل قوله ترقی الی غیر لانه باقی سنیر ان

الى مقام الراحدة لا تخرج الصفات مما لا بد ولا يمتنع ان تترقى عن مقام جبرئيل
 بالقضاء في الوحدة وترقى عن مقام الروح وفي هذا المقام قال جبرئيل
 ردت الملائكة لا حرقنا اذ كنا معكم ليس الله الغافل في الدات والافراد سبحان
 وكان مقامه مقداره وادارة الوجودات طه للكل المنقسم بخطه هو المسمى الى اثنين
 باعتبار الحق والخلق والاعتبار هو الخط الموهوم لغاية الدارة الى الضعفين
 فباعتبار البديهة والاشد ان يكون الخلق هو القوس الاول لما يجب للموت
 في عيان المخلوقات وصورتها ويكون الحق هو نصف الاخر الذي يقرب
 منه شيا فشيئا ويمنحى ويغنى فيه ويعتسب النهاية وليست على ما نحن في القوس
 الاول الشايت على حاله ان الله وابدأ وخلق هو القوس الاخر بعد القضاء
 بالوجود بعد الكون لم يبق خلقا اذ انشأ الى مقام الراحدة اى بدارها
 من مقدار القوسين بارفع الله شئنا لها صلة الموهومة لا تفصل الله القوسين
 بالافراد وتحقق الوحدة الحقيقية في عين الكثرة بحيث تفصح الكثرة فيها وبتق

الدارة خبر مقسمه بالحقيقة احدية الذات والصفات قوله فاشترى فواده كذا
 حيث لا صبايح ولا مساء فترجع لمساكن من الرزق الى الحضرة الراحدة لان
 في هذا المقام لا صبايح ولا مساء لانها في عالم الكثرة لا في عالم الشهود حتى
 فسروره يحصل لشهود الحق ونعم ما قبل باعنى انما كثر من من بابها ليست وندشام
 من نرس من منسب وندشاه وندشام : انكاه شملوا جلا في الله : يكسطة
 جد واديرة كثر تمام قوله ما كذب القواد ما دعى شام من الكلام الا على
 لقوله فاشترى فواده الى اخره شات الى المقام الجمع والقواد هو الغلب المنزلة
 الى مقام الروح في الشهود والذات مع جمع الصفات الموجود بالوجود
 اتحدا وهذا الجمع هو جميع الوجود لجمع الوحدة الذي لا فواده ولا عيب لغناء
 القوس منها المستعمل اصطلاح العرفاء عين ج ذرات واما هذا الجمع فنبى العبد لانه
 اى الذات الموجودة مع جمع الصفات ويجعل ان يكون قوله فاشترى فواده الخ شاف
 لان الذكر ما وقع في الغلب ثم في الفصل ثم في الروح ثم في الشرف ثم في الغيب ثم في الشرف

ثم في عجب الغيب حتى صار الله كسببنا الى رتبة لمذكور ونعم ما قيل: عوثر انك
ولست ذكره برز شود: وزهر تو او نفس من مشهور شود: انه بشه كرت زبان
و در شو: و اگر چه ذكر تو مذکور شود: ثم بشه في سائر وجوده الذكر و اذا كان
كذلك كان ذكره في كماله و ذكره في كماله مع اشغال من رتبة في الغيب و صار له
الفضل في الغيب و جمع وجوده عوثر ما كافي: اكد عش ما موزكو و اذ اب
جد: كذا در اين راه مرشد كجاي شانه: و اما من جميع ما ران رتبة
لنا لم بالصفات التي هي متصفة بها من جهة حقيقة له من جهة بشرية و عجز
و سكتة و جميع ما يميز من الصفات التي هي متصفة بها من جهة بشرية اما صله من الغيب
و الشئ في العالم المحيط بها هو حوض العالم الباطن و في جميع الجبرن و مظهرها
نزولها في كماله كان عوثره في مقام الصلة كماله في الصفات كماله
بعثها و هو له فيها الذي هو رتبة بالبرهان و قد قال اهل الانشا ان جميع
المظهر الحكيم الافيقة و الانفس راجع الى الله كماله في رتبة له الرحمن الرحيم

و عوثر الله لثمة عشره في رتبة العالم على لثمة عشر رتبة لثمة لثمة
الكيفية و الله في كماله لثمة و الفاعل الله رتبة و هو كماله لثمة و الله ان كماله
بما مع كماله في جميع المراتب رتبة لثمة و لثمة لثمة و لثمة لثمة و لثمة لثمة
الصفاء في الجبرن و لثمة لثمة لثمة لثمة و لثمة لثمة لثمة لثمة
البنوة و الرتبة و الرتبة و الرتبة و الرتبة و الرتبة و الرتبة و الرتبة و الرتبة
و من الرتبة حقيقة و لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة
الرحمن الرحيم فانه ما هو من مظهر الرحمن و الذي ما هو من مظهر الرحيم و جميع
لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة
من لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة
و هو الله و لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة
بما هو مظهر له بالحق و لكن لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة
من بين الدنيا فبينا مظهر لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة لثمة

ما قُبر في هذا المقام جان کرکان و سکان از هم جداست : معتمد جان
 بزرگوار فدایت قولوا قُبر العین بِالْعَيْنِ عطف علی محمد ای لقر لعین
 بر رویه ای و قُبر العین کافر یعنی و بکشت ای بنا بر این : ما رفع باطعت
 من البین قولوا سَلِّمْ عَلَیْهِ سَلَامًا ای اَللّهُمَّ صَلِّمْ عَلَیْهِ سَلَامًا قُلْ
 اسَلِّمْ بِرَسُولِهِ وَ مِنْ اِسلامه ای اَسلم بهذا السلام فی مُناجیه
 مِنَ الْخَلْقِ فی طریق شریعتی مِنَ التَّسْفِیْلِ اَفْخِجْ ای لادن اَفْخِجْ
 حُجَّتْ اَبَا یُشَاجْ مُناجیه قولوا اَسْمِئْکَ عَطْفِ لافح و اَفْخِجْ عَطْفِ
 اَفْخِجْ لافح ای لادن اَشْرِدْکَ فِیْ حُجَّتِ اَبِیْ و اَعْضَائِ مِنْ فِیْکَ شَرِّهِ
 و طَاعِنِهِ و کُلِّهَا مَعْمُ و عدله بقوله و سَلِّمْ اِلَیْهِ اَفْخِجْ و اَفْخِجْ لادن
 و اَفْخِجْ حُجَّتْ لَهِ اِلَهِ اِلَهِ اللّٰهِ فِیْ اَرِهِ ای لادن و اَفْخِجْ مِنْ جِزَابِ حُجَّتْ
 اَللّٰهِ فِیْ سَنَنِ الدِّینِ قَدْ لَمْ یَخْلُجْ فِیْ دَفْعِ مَعَ اللّٰهِ مَعْلُوقِ لَهُ دَعَاةِ
 لَلْخَلْقِ عَنِ اَلْعِبَادَةِ دَاخِلِ الْعَبْدِ وَ عَزْوَ کِبَرِ اَنْ اَلْهَیْ شَرِّیْنَ حَضَرِ عِلْمِ اَدَاتِ

منوال يودي : وفيه خمسة ان له سبعين لغت حجاب من رز وسبعين
 الف حجاب من طلبة ركنه لا عرف سجات وجهه كلها اشي اليه
 ويمكن ان يراو بها الا نورا له سبع وان يراو بها الا نورا لعقبه من الذوا
 الفاره وعلم بجي كنيته في لغتين العوان للطف لغت الله سبه
 سبع وهي في وجه النفس والعقل والروح والشر والحق والحق
 في كل منها عشر مرات هي القضاة العشرة فخرها طيبة اوم اذ خربت
 طيبة بقضته وحده من الحاضر وقضاة سبع من الافلاك لتسعة مثل
 ان الحجة مودعة فيه من تلك الزهرة والغضب من تلك المريج والحكيم
 من تلك المشتري والغزو كما يحبه من تلك الثمر وتس عليها وفي كل طبقة
 من هذه العشر صم من من الغضب الغضيرة فالارضيت في الغضب ثباته
 وان تفراته اللا لبقية ولها سبه قوله ولها ده والاهو سبه لطفه وبخذه بحبه
 فحصل من ضرب البثرة في السبع سبعون وفي كل منها طرية الله انما نحن الله لبقية
 الله

في تلك الغضب
 الغضب

الا لهية فخر سبعين لغت حجاب ووجودها حجب زربة ومهياها
 حجب طرية فخرهم قولها اسلاك يات في مرتبة اطلاق ذلك عن كل
 تعبيد التي تفعل فيها ما تشاء وما زبدات في الامقام الاحدية
 وهو مقام غيب الغيوب والحق الحق يكشف عن ذلك بالعلو والقد
 اثنى في الامقام الراحدة وهو مقام انما له صفات خفية فيقول
 في صورته امما يات وصفا يات بالوجود الصوري سبه الى
 الانواع وهو الوجود المبسط وكله كن لانه تحول في كل المراتب الطرية
 والعرضة التي هي صور الساتر وصفاته والبادي في العقرات ثلث القسم
 قولها ان ضللي على سيدنا محمد نكحل بها اي البصيرة بصيرة بالوجود
 المشوي في الانزل اي بالنور بصيرة فليد على من رزق الهادي
 فليد على قولها لا تشهد معكم وحده مضروب بان القدره وعلة المقوله
 نحو معقوله وقوله فاعملوا لاشهد والمراد من قوله ما لم يكن الموجدات

قوله

مشرق في نفس معلنا في برمتهم وحده ونجدها سبق الى ارضي بركة
 وجهك انما زلت برون شيا به ولا ينس من لهم فاطمينا نجح
 فاصحوا بين اهل بل ونحن قوله لا يلبس علبات في الاما دعه في دعاه لاصباح
 والعزيت في الله عليه السلام في الاول اهل على وانته انه دمال انبه
 احسن لشبهه في لانه اخبرك من اظهره باليس لك عن يكون هو لم طر لك
 من غبت حتى تحتاج الاوسيل بل عليك اوتى بعدت حتى تكون الله نار
 اى لى رفس الكبت عبت عين لا تراك وله نزال عليها رفسا ونعم
 انبل سفلت ويا بان بجان رسيد مكر انك شمع روت برام
 جراف والفقوله فادبا باذناك اليك يا ادم الراحم صل وسلم
 على سيدنا محمد صلى وسادما سقبل هما دعاني ونحني بها
 نجاد على اليه الي التهود والعرفان وكتابيه صحايب الذوق
 والوجدان ما انتشرت طرة لبيل ايكبان واسفر جبين صبح لها

امين وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين بن سفر
 الصبح اذا انتشف وضوء والمراد من الكبان عالم الجحيم ومن البان
 عالم الروثا وهذا بغير في شرح الكلمات التي صدرت منه في اوصاف
 البنية كشمى فاقته ثم ان ساعد النور في شرح الكلمات التي فاضت
 من شرح محبيل وهو اهل دليل من جميع الادلة المذكورة في الكتب
 على تسبعة رء وهذه الكلمات يبين ان تكبت ببداء النور في صحا
 من ضد وكون في اوصاف الازرار الاربعة عشر سلام الله عليهم جميعا
 مجتمعا فاقول وبالله النور في قال الشيخ محمد سيد العالمين
 اقول سيد با بحر فند او بكدت لبيوس حب قال كل امرؤى بال
 لم يبد بغير الله فمرا بتر وكل امرؤى بال لم يبد بغير الله فهو قطع اعلم ان
 العبد اذا حمد الله تبارك وتعالى فقد فطر بارقه شيئا **الاول** انه فطر
 حق الله تعالى **والثاني** انه اوتى شكر النعمة الماضية **والثالث** انه تقرب

شرح في مدح
 النبي ص ١٢

انما هي حقائق لا يتبين وقد غلب الداهية في شأنه الى دوام فبقية فقال والمراد
 من امرها بالخطا مطلقا فبقية ام اقرب في الاكشاف بالافان في شأن
 لطابق الافان والافان في كل منهما نام في جميع ما في الاخر فاذا اراد الحق
 ان يثبت نفسه في المرات الكاملة الله بته بما معه ثبوت في الله
 الكمال بالفضل لانه مظهر الذات كما معه لا غير واذا اراد ان يثبت
 في المرات الكاملة الاساسية والصفاته والفعليات ثبوتها في العالم
 المسمى بالافان لانه مظهر اسمائه وصفاته وفعاله ومن هنا جبر اراد الله ان يظهر
 ذاته بما معه في صورته جاعلة مظهره في صورته الذات وادان بغير الاسماء
 والصفات والافان في صورته كماله مفعلة مظهره في صورته العالم غلب
 بقاء الله في نفسه وذاته المقدسة من حيث الكمال في الذات والاسماء
 التي هي من المظهرين وكذلك العارف فانه ليس برب الحق الا في هذين المظهرين
 وهما الافان والافان كمال الله في سائرهم ابا في الافان وفي نفسه

وعلما ان شتاق السرد من لهر وهو التوالد والتعاقب كما في السرد
 اي بواله وسرد الدرع اي لوجه ولما كان الزمان المتتابع سببا في
 اجزائه وكان ذلك يسمى بسرد وادخلوا عليه الميم الزائدة لتعريفها لبعده
 في ذلك لان زبادة الباء بدل على زبادة لعلها كذا الفعل عن الضمير الزا
 هذا بحسب اللغة ولما بحسب الاصطلاح فالسرد مفعولها وعاد وجوده في الدائم
 الذي لا مهيبة له فلا شئ وشئ هناك مطلقا فضلا عن شئ وشئ مثل ما وجد
 في الكليات التكميلية الفارقات او بسبب ذلك بل هو على حالة واحدة بسيطة
 في الاول بلا ابتداء ولا خرابا ثماء والآن كما ابتدى وكما انتهى كما ان
 الدهر وعاد وجودات الفارقات لثبوتها الصادرة عن الحق تعالى والزمان
 وعاد وجودات السبلات والموروث من القدماء ان لنبته المشعير المشعير
 زمان ونسبة المشعير لا يثبت ودهر ونسبة الثابت الى الثابت سرده ثم
 الاسر المطلق لهر مسمى عليه فلا لكن لما لم يكن هناك ظرف ومظروف فطلق

اسم الله تعالى ازل يا ابد يا ابدى يا فاضل قلوب صلات الله
 تعالى عليك وحملك عرشه بجميع خلقه من ارضه وسماواته وترك العطف
 في صلات الله لك ان لا تقطع بين المحبين المتقربين للفصل ثم لما كان في
 الاقوام والرتبة الاجل ثم في عرض الحاجة لدى الغنى البكرم اللطيف
 الاعظم ان يحيد اولاد عرشه في لعبه اجراء شطرنج لفضائله عليه السلام
 واهدا حده له به فليست من اكرم حبيب وفضل او دانه ليقع عرضه
 مرفوع ليقول شغل به بعد وكرط بقية من فضائله تعالى ليعلموه على اكرم
 وسائده واشرف رسله محرم حيث قال على سيدنا ولينا هذا الحبيب
 المحبذ الكامل واما بحسب العقل فليعلم ان لا رابط للحادث بالقديم الا برابط
 وملك بالرجب الا برابط برتبة ذات حظ من الجانين فتملكه في ملكه
 بين الطرفين واما الرجب والمكن وهذا الرابط هو سيدنا ووليها
 وعلى المصنف شأن بقوله وحمل عرشه الامان الى الصديق عليه الرحمة في عقباتنا

حيث قال يا عرش الذي هو جليله فخلق خلقه من الملائكة ليعبدوا فيه
 ثمانية من كل عين طيف الدنيا واحد منهم على صورة بنى ادم لسبب الله
 لوله ادم والاخر على صورة الثور لسبب زنى الله ليلها بهم كلها والاخر على صورة
 الاسد لسبب زنى الله للسياح والاخر على صورة الدبكت لسبب زنى
 للظهور فمنهم يوم مولد الله ليعبده واذا كان يوم القيامة صاروا ثمانية
 واما العرش الذي هو علم خلقه اربعة من الاولين واربعة من
 الاخرين فاما اربعة من الاولين فنوح وابراهيم وموسى وعيسى واما
 الاربعة من الاخرين فمحمد وعلي وحسن والحسين عليهم السلام ينادون بالانسان
 الصالح عن الله في العرش وحملته اشبه كلامه وعلم ان الله اعظم واهم
 الله سيدنا لما كلك مطرزة وبر بوجه عظيم لطيف هو اشرف المبررات
 مله الله له اكبر من ذلك الكمال الاكمل وهو بيتنا فانه الله سبحانه وتعالى
 بان يكون سيد الناس ولنا قال ره على سيدنا وبنينا فليست

البحر وبعده نبتا وكذا قوله عَيْنِ الشَّاهِدِ وَالْمُشَهِدِ وهذه العبرة
اشارة الى مقام الاتحاد كما في رسم بحيم بار بنهم بار اقول اول
الذي اقبل يعني انه من اول ما خلق الله في عالم خلق كاد وعنه اول خلق
روحي وصفي او نوري قوله واول الدلائل يعني انه اول الدلائل
الا محلي لانه مطهر تام وظل محلي كما قال تعالى الم تر الى ركب كيف لفل
ونعم ما قبل كيف له لفل لغير ارباب كودبر لوز خورشيد
قوله ومثبه الاغيار لان في ركنه في العرش الكافي والمراد
من الاغيار العقول وهم مبداء العقول وعنده العقول وعنده العروج
الكافي يعني انه من اول الموجودات في سلسلة النزولية وعنده العروج
في الكمال في سلسلة الصعودية قوله غايبا غايبا في اشارة
الامام في الحديث القدسي في حبيب لولاك لما خلق الله لولا
قوله المتعجبين في التثنية يعني انه متعجبين ومنهم في جمع لثبات

والعالم من عجربوت والملوك وان سوت جبر في الله هرت فافهم
قوله يا الاكوان بقا عيليتي دأمر الامكان بقا عيليتي دأمر عيار
فما لته وهاضمة لصور ما وونه صارب الاكوان وهاضمة رانه وهاضمة
لمكان لقبول الغرض من الحق ليعال صارام الكتاب كاد ونحن
صانع لهد والحق صانع لنا قوله المثل الاعلى الا لحي شأن الى
قوله تعالى والله المثل الاعلى والامور ومنهم نحن الانما نحن في المثال
العبارة قوله هبوطي العالم القبر المنهاج شأن الى انه محمد الصعوبات
القبر المنهاج والمراد من العالم الصور وهي غير شاه لان الصورة يقال
عالم به لشيء هو هو واهيول بامر للصورة محمد في محمد الصعوبات لغير
المنهاج لان الله تعالى فينا فينا دأمر لسطه للفيض دأمر قوله وفتح
الادواح يعني ان الارواح المجرودة في سلسلة النزولية بالنسبة الى الشجرة
كالاجنة من ذروع الارواح كاد ورواها وحكم في الارواح ونحو ان يكون

اني يمكن ان الارواح من عالم الامر كما قال تعالى في الروح من امر ربي
 وهر من عالم العقل فيكون روح عالم الامر وعالم العقل بالنسبة الى عالم
 النفس كسببة الروح الى السبد فكما ان السبد منسقبض من النفس فكذلك
 النفس منسقبض من العقل فلهذا لا يشايح بعين انما هو رزقي في عالم الجبروت
 كذلك رزقي في عالم المثال وهر الملكوت الاعلى ويقال له عالم الاشياء
 فلهذا لا يشايح الغيب اي شئ هو وصبح الغيب ودافع طرفة الرب
 لانه فطر نام للشيء تعالى وبرجوده بدفع طرفة الرب ومن حكمة فطر
 فلهذا لا يشايح السبعين والسبعين ليس لهم ذكر ان بمعنى الاصل قال بعض
 من اصل العرش ان السبعين لا هم جبال الاشياء وهم لنعمة ولستون رجلا هم لعمد
 الاشياء قال ان الله لنعمة ولستون اسماء حبيبها ورضيها وشبه وهم لنعمة
 بها الخلق باخذ الله ومن حبيبها انما الخوف من صفات ورضيها من غير
 يقال له الغيب كما لا يعرف احد من هذه النعمة والسبعين لانه فطر اسم الله

رجلا من اسماؤهم حبيبها وهر الاشياء منسقبض من اصل النعمة و
 لانه فطر اسم الذات وهر الله فيكون كلهم منسقا من باطنه فلهذا لا يشايح
 للعلماء ان الشئ الى الله الغيب سببه الغيب لانه منسقبض من مكان الجبروت
 بعدد هم وعصمتهم عكس له وعصمته وفضلان الملكوت بعدد رزقهم عكس له
 بعدد رزق فانه هذا الله وهر السبعين والستون منسقبض من رزقهم ورضيهم
 عكس له ما يدبر رزقه الذي هو اول ما خلق ورضي رزقه الذي جاء فيها لولا
 لما خلقت الا فلهذا كونه رزقه الى ما كان يحجبها بين الاول ومن بين الماء والطين
 فلهذا لا يشايح الوجود في رزقه الى ما قال السبعين انما السبعين ولد آدم ولا فطر
 لان هذه السبعين وده نعمة من ربه لا كسبته ولا فطرها كسبته وللهذا قال ولا فطر
 فلهذا لا يشايح الوجود في رزقه الى ما قال السبعين اول من دونه تحت لواءهم
 انما فطر فلهذا لا يشايح الوجود في رزقه الى ما قال السبعين انما السبعين ولد آدم
 محمدا بعين كما انه منسقبض لولا كونه منسقبض من المحمدي وهر اول من خلق

قبل قيام الحسم الله اهله ان اسمه به وحججه في الغفران سمح لان الله
 وعلا كنهه وجمع اسماؤه ورسده وجمع اسمهم بحمدونه واصلون عليه ثم قال
 في اوصاف كلام الله ان طين دغلي سيرا لا سيرا سيرا في الانوار لان الله
 عليه السلام الازر وهو شر قوم قتل المصنفين في الغيوب للامم
 الساج في الغيا في البحر في المصنوع للملكوتين والاولى للكل
 الناس في قول الله اهرت عبارة عن عالم الانسا والصفات فهو في
 الله اهرت مندر في الجبروت ساج وفي الملكوت مصور وفي انوارت
 دلي وفي كل من له اسم وشغل ومن خلق في الله اهرت الهندسة
 وفي الجبروت لسايرة واعيان في القفا كصاير جمع صواير واعيان لاهلها
 يعني انه ساج في صاير الجبروت وفي الملكوت تصوير وفي انوارت الربانية
 وهذه العوالم الاربع كل منطوية مبرودة في الان الكمال كاشف الله بقوله تعالى
 الداعي وتبين الاطلاق ومنهم من في هذا المقام ليس من المبرك ان سمع الله

قبل ان يخلق الخلق وفي من سلمه الله بعد فانه الله كلب اي احد مكافئ
 الى مقام مع واعلم ان المقام المحمود عند اسس السكون اخر مرتبة لتسلم كما قال
 ان كالميت بين يدي الغيا في قلبه كلب بناء والاسباب والاولى كلهم
 من طائفة ولم يصل احد الى هذا المقام غير فانه قتل المصنفين بالعبادة والبراد
 من لاهل مقام الواحد وهو مقام الانسا والصفات يعني انه مبرق بحسب اسما
 والصفات مصف لصفات الله ويخلق باخدا في الله والبناء قال من ران الله
 ران الحق قتل جنبا لله محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وآله كلب
 يكن ان يكون بمعنى اهرت وبعض المعنى واعلم ان حجة الله للعب كيف
 محاسب عليه وممكن من ان يطا على لسا طرية ومجته لعيد له تعالى حاله كبريا
 في طية جبروتها العظيم له ديار رفاه والاسباب ساج في كره وكلا المصنفين هاهنا لاهل
 يعني انه جبروت له في ومحبة الله وذكر بعض العرفاء ان له تعالى الف اسم و
 الف اسم ومن جهنم محمود ومحمود والحمد لله كبر الخصال المحمودة بل لم يسم به احد

في وصفه

في واحدة قلنا المتكبر في صلابه لا تقوى الا ان في اي انفس في مطهر الله
 والا فاجبه كما ورد في الزبارة بما سمعوا ذكركم في الدارين واما حكم في الاسماء
 وجها وكم في الاجل واراد حكم في الارواح وكم في النفوس يعني انه طاهر
 في جميع العوالم وكل موجود من الوجودات شرع لوجوده عليه السلام وهو جامع
 لجميع الاربعة موجودها بغير اختلاف في نشأت والعوالم كمال قال عليه السلام في صبح
 الانبياء سرور انهم حرا والانبيا انهم لم يصف به فقلنا لا ينبغي ان
 المرسلين سيد الانبياء والصديقين فقلنا صريح الامانة الالهية
 ان الله الى قوله تعالى انا عرضنا الامامة على السموات والارض الاخرين والبراد بالامامة
 الطاعة وبقية العبادات وهو صوابها كما ورد في الزبارة من الحكماء فقلنا طاعة الله
 واما حقيقة الامامة التي جعل الله ان اهلها عليهم حتى انفس المقربين والوجود السبط
 فانه جليل بترانه والوجودات ما يقع في صراط الله في دهر يقين عن الكل ويقين له
 لا كما رواه قال لكل ما سواه البعث عنده ولا يتجاوز له وان شئت قلت الامامة

في الاتفاق بما روي وصفه تعالى في عباد وهو صوابها يعني انه يصف بها بالفضل
 مادته العلوم الغير المتناهية والمراد من المادة المحل لانه مظهر نام الناس والنفوس
 ومن عليه الصفات العلم كمال انا عليه علم الله وبدل عليه انفس عن كتاب الاربعين
 من كفى الارزاق عن عبد الله بن ابي بكير بن سليمان قال روي في وخيرة روا
 جلي في روي مكتوبات بالفهم سر يا منقول عن بزرارة وذلك لما روي
 موسى وخيرة في نفسه لعقبة واهل بيته والبار ورجع موسى الى قومه فلهذا
 هرون عاش هرون بن عباس البحر فقال موسى بن عبيدة اني انظر على طي البحر
 اذ سقط بين يدينا طابرة فاحد في نفاق فطرة من البحر دورى نحو الشرف ثم
 اخذنا به دورى بها نحو المغرب ثم اخذنا له دورى بها نحو السما ثم اخذنا به دورى
 بها نحو الارض ثم اخذنا حاسنة وبقية ما في البحر فنبهنا اننا انفس من ذلك فلهذا
 عند فقال لا اعلم فنبهنا نحن في ذلك واهلنا اذا لبس بصدي في البحر فنبهنا وقال
 ما اراكم في مكة في امر لاهلنا برقتن هو كذا لكت فقال انا رجل صواب فقلنا

اشتهر واثما بنين لا تعلم فقد لا تعلم الا ما علم الله عز وجل فقال
 هنا ط برني الجرسبي مسلم لانه اذا صاح يقول في صياحه مسلم مسلم فاشتهر
 برمي الماء من شفا ره نحو اشرف والغرب ونحو لئلا ولا رضى في البحر
 الا ان ياتي في اخر الزمان بنى يكون علمهم على السموات والارضين اشرف
 والغرب عند علمه مثل هذه القطرات الملقاة في البحر ويرى علمه ابن
 عمه ووجهه على ابن ابي طالب وعند ذلك سكن ما كان فيه من اشتداد
 ونفخ كل واحد من علمه غير شاهه فيكون ناده لعلمه لغير الله هبة
 وقد تولى كل شئ حصبه في امام بين بهل على ذلك فافهم قوله
الظاهر بالباطن الباطن بالظاهر والشان بخبر ان يكون اشارة الى
 انه مظهر لاسم الظاهر والباطن كما قال ام انا لظاهر الباطن وبخبر
 ان يكون المراد من البرهان اللبس او الزعم من حيث انه مظهر لاسم الباطن
 او مع الرسل الباطن بالظاهرة واثان مع جميع اناس ما كان كشيء مع جميع

سر او مع انما تم خبر اخلاصه ليلته كتاب النبي جوي شان الى ما روى في كل
 بال لم يبد به اسم الله فهو اثره لوجودات كلها كن بنو بنى النبي في يوم
 هذا الكتاب كنو بنى علم ان الكتاب بالالهى اما مذوقى وهر بنى الله فبنين
 او كنو بنى والكنو بنى انا لغنى وانا انا في وها هو الوجود لسط والافاني انا
 ام الكتاب وهر بعض الكلى وانا الكتاب بلهين وهر نفس الكثرة واما
 الحود والاثبات وهر نفس المنطقه لفيكته واما كن بالسطور وهر مقوس
 على ان لا ينشور عنى لهيول ولسجى الروح لحيه وانا لغنى انا علمنى انا
 سيجنى العلى اعلاه مشه على الكلى فان كن بالافاني لا كان منشرا
 مبوط وكاش الا حاط به منقرا استفتح الله منه كن بالحق اربعا وهو الا
 فانا كن من حيث روحه وعقله الا جلا ام الكتاب ومن حيث قلبه وعقله
 انشعابا كن بين ومن حيث فاده كن بالحو والاثبات ومن كذا
 ووجه كن بالسطور وهر علمه كل الكتاب فافهم قوله فافهم

اشارة الامور في الزمان هي متعدي فمخرج له ديم ثم قل وحيثما انقطع
 اشارة الامور في الزمان اشارة انقطع تحت الباء فالاولى انقطع التي في بطن
 الباء اما انقطع لها لانه لم يمتد فكلها الامكان ومن لواء لواء الاول
 واهل ان في بطن في الصورة مقام الالف في اسم الله شارة الاصل
 الفعل الكلي الذي هو الله ان الكمال المحض في اسلمة النزول عن له
 وهو بخلق الخلق لانه نفس الكمال والرسول الخ من خلقه في عالم
 الكثرة ولهذا قال سبحانه انا وعلى البراهمة الله وانا في مقام الوحدة
 كما ورد عن النبي انا وعلى من لوز واحدنا نقطة تحت الباء حقيقة
 هي الباء فمقاله المحقق بالمرتب لاننا لا نعلم ان
 جامع كمال حقيقة وان لم تكن شدة وهو نظر لاسم الله في وطرفه لمرشدة
 كما قال من عرفني بالبرهنة فقد عرف الله قوله جدي اجاب الابدي وديم
 كعبه والادغام مع الجمع كذا في مجمع البحرين جدير به من اسم الله شدة على

وسمي كلامه من بين برز الى مرجع فخره بقلوب راسه فقال انا الله سمعني جدي
 كعبه غابات كره لنتظره اكلهم بسبب كبل لنتدره قال في جنة
 اجموان خشف في وجه لنتدره على اقبال قبل انه اسم في كعب
 القديس وقبل ان اسم فاطمة بنت اسم الله بهذا الاسم حين ولدته
 وكان البره غايبا فسمي بهم بها بعد تقدم البره فسمي عليها وفيه كان
 يقين في معرفة لان جديره وهو المسمى كمال العظيم لم يكن وعلى كان كماله
 والمراد من الابحار عالم العقول لان البره جرات اما من غير الاعيان وهي
 العقول التي لا تحتاج في الوجود الى المادة والمدة بل يكفي الامكان الذي في
 واما من قبيل المخرجات التي تحتاج في وجودها الى المادة فقط دون المدة
 وهي الامكان واما من قبيل المكونات التي تحتاج الى المادة والمدة وهي الحوادث
 البرهية وبها العالم الكون والفساد وهو جدير احاطم العقول انكر في
 معادك الا خراج كما قال في الكرات والرجبات فكلما لم يكن في العجوة

فانما سبيلك
النساء

۳۵۲

وروى ما فرضت عليه من العلم العقيلة كاور هذا المعنى في حديث شمس
 عن محمد بن عبد السلام وهو في الطراف فقال له خبر عن جواد فقال ان كذا
 وجهين فان كنت تسئل عن الخوف فان جواد الذي يروى ما فرض عليه
 والنجيد الذي يروي ما فرض عليه وان كنت تسئل عن الخلق فهو جواد ان عظم
 وهو جواد ان منع لانه ان اعطى عبد اعطى البس له وان منع منع
 له قوله بَصْعَةَ النَّبِيِّ البضع ليعج الباء بمعنى الخبر يعني انهم جرو
 من البس كاور في النبوي فاطمة بضعه متى من اوان فقد اذنا هي جرو
 باعتبار الظاهر والباطن قوله مَطْلَعِ الْاَنْوارِ الْعَلِيِّ يعني انها
 محمدا طلوع الانوار النبوية الى علي عليه السلام وهم احد عشر نورا فعلم
 عَنِ عِبُونِ الْأَسْرَادِ الْفَاجِئَةِ يعني انها نفس عبون الاسرار لانه
 روى انما سميت فاطمة لانها فطمت بها من لبار ومطم اعد لها من
 الفطم افضل والامه انما نصف بقوله النَّاجِيَةِ الْمُخَيَّبَةِ عن لينا

المحبين

واسع المعارف وانما يقال اهل المعارف ليس هو روح الرب الوجودية لانه
 جامع لجميع الارب الوجودية فهو روح العالم وامامه ولهذا انال الله في كل شئ
 احبائه في امام بين فلهذا قلبه الجميع يخبر بالعلم من اللذني اشارة
 ان قلب العالم منصرف فيه والى كل شئ يحويه ووجوده كانه ان ليس
 في وجوده بحياة لعن ووجوده فبسته الى العالم شدة لئلا يفتقر الى
 ولهذا انال الحصف وطلب الوجود وهو لم يثبت الى العلم كسبته فيز من الكتاب
 الى العلم من ان العلم كله منطوق فيه يكون جزس العلوم الله لا فلهذا
 صدق ان شئ اشارة الى امدت النبوي حيث قال يا ايها النبي انزل
 هرون من موسى فلهذا الذي الجميع من شجرة الايمان والمرا من شجرة الايمان
 ابراهيم بن علي السلام فلهذا جامع الكتاب لجميع العلم فلهذا الصلوة
 والسلام من ان يكون جامع بين اكمال الردح والجماع او جامع بين شدة
 الارب الامم ثم شرع الحصف في اوصاف الامم ان كانت حسن ابن علي عليها السلام

فقال على المتوحد بالحق العلي الذي سيد الشئ والرحنا المنور
 من الوسادة وهي المنكا والحمد لله وسنة النبي فوسدة اذ جعلت تحت
 والمراد من الشهادة بشهادة النبي انه جعل لشهادة والرضا تحت راسه واما عليها
 فقال من كثر عالم الوجود بسر العاجد والمجود والمعلم ان الوجود من اسماء تارة
 وهو انما من العجدة وهو انما من الوجود وهو الذي لا يحول بكثرة بين ما
 حائل والواجب انما الفاعل عن الشئ والمراد من الموجود الموجود المحقق على
 ذكره وهو الذي كنتم ومنه هذا من سر ال محمد من كنتم ال محمد الذي لا يظفر
 لكل احد ان بعض الراجح ان سر ال محمد صعب فنه ما يملكه الملازمة لئلا يكون
 وهو ما وصفه اليهم بالرجي ومنه ما يملكه منهم ولم يجر على كل مخلوق غيرهم
 وهو ما وصفه اليهم بغير واسطة وهو السر الذي ظهرت به آثار الرب بغير عنهم فانه
 لذلك لا يطلون وماراها رقول مكفر فنه من انكر وفراط من غلا فنه من فراط
 ومارا من ابرو ربيع لهنط الاوسط فلهذا والمختص العرفان اي ذات العرفان

في اوصاف الامم
 الثالث عشر

لا من عالم لها ودهی محیط به الاما که قولا و الوجود انسان اخر الان
 بالفارسیه مرد که چشم را که بند و فی الصحاح و ان لعین المثال الله
 بری فی التوکل یعنی انه بمنزله ان لعین فی عالم الوجود او بمنزله ان
 العزیز الرسول علی هذا یكون المراد من الوجود الرسول الختمی و ان لعین
 له کاد و فی حقه قره عن الرسول یحتمل ان يكون اشاره الى ما صلح
 علیه العزیز فی ان لعین کمال الشیخ محمود البیرونی فی حق لعین
 حيث قال حقیقت ما بنده شخص کرمه در آنست بحقیقت صورت عکس است
 نه نفس آنست و فی نفسکم ای حقیقتکم و عینکم اعلان بفرود و بقیة باز و دریده
 بنده عکس صورت عکس آنست بود که بان لعین مسامت و باز عکس
 چشمی است که بنده پس و ذکر بنده خود است در خود لا مژ که الله العبار و هو
 یدرک الالبصار انشئ کلامه قولا لغیر الان انشاء یحتمل ان يكون لغیر اللام لغیر
 و انرا المعجبین کرط بجمال لغیر کلامه اذ اعنی مراده و الله اسم لغیر و علی هذا

يكون ضافه ضافه ضافه لصحة المرصوف کما صح لعل و بان مناسبتة ان کونه
 لا یدرک لانه و یحتمل ان تقر بانون و لعین المعجزة و انرا المراد به المراد من
 و معناه المسبب عند اهل المدینة و الاضافة طریقه بعضی انه لیس فی ان
 الكلام القطعی ان الکون و کله منها مناسبتة بل ان تا مل حق لا یستتبه
 المراد و الله اعلم بکل المراد قوله مضمون الذی ای مضمون اطهر کماله
 الحق لانه قطر نام لله قوله مصدق الذی واق الذوق قوله اورا
 ان خصائص ادراک لطایف الكلام الحس بجمله و وجه محاسن بجمله و هو
مصدق الذی واق ای معطى الذوق لله واق فی ادراک لطایف
کلام الحس بجمله و معطى لشی لله قوله مصدق الذی واق الذوق
 و الله شایق نزاع لغیر الشی لله قوله مصدق الذی واق الذوق
 یعنی انه مصدق الذی واق فی لله قوله مصدق الذی واق الذوق
العشاق هم ان معنی کن لشی لله قوله مصدق الذی واق الذوق

وتصل عن يميني كيم العشق من فعل النفس من كانه في الدماغ والقلب والجسد
 وفي الدماغ ثلث مسكن الشجر في مقدمته والعقل في وسطه والذكر في اخره
 فلا يكون احد عا شفا حتى اذا امارق معشوقه لم يزل من يجلده وكره وذكره
 فيشع من الطعام والشراب فيشغال قلبه وكبدته ومن لم يزد فيشغال الدماغ
 بالخيال والذكر والعقل للمعشوق فتكون جميع مسكن النفس فيشغل به
 لم يكن كذلك لم يكن عا شفا وهو مقصد العشق في ارض كربلاء والدمع
 وجعل مقصد له قتل المقدس في الشين الى عبد الله الحسين ابي الطهر عن ابي
 اسحاق الا قوله لا انما يريد الله ليهب عليكم الرحمن اهل البيت ولينظركم
 نظره ثم يفرج ذكرا وصف الامام الرابع علي ابن الحسين عليه السلام فقال
 تعالى ادم اقبل اليك المنزه عن كذب وكذب قال اجمع كبت كبت كن بته
 عن الامام فها كان بن الامم كبت كبت بالفتح وكسر دال فيها في الاصل
 فصار في الرسل اشئ وانما قال عا ادم اهل البيت لانه ليثبه الادوم عا

في قوله لا انما يريد الله ليهب عليكم الرحمن اهل البيت

صفة وصفه وكجانه على سببه لشبهه قوله روح حيد الامام مني انه
 روح والامام حيد له قوله شين ملك لستامه يعني انه شمس ملك الزكوة
 لان لشهانه بجميع الزكوة قوله مضمون كتاب الانبياء حل قبيد
 الا حيد ليع المراد من الامام عالم العقول ومن الاضلاع عالم الافلاك و
 انتمية العين له ملكة بمعنى الاضلاع ويجعل ان يكون بالعين المعجزة بمعنى السر
 يعني انه وار على حل فقه عالم الافلاك وحل لغير عالم الافلاك لانه
 عالم العقيدة وحقيقته راسموراها قوله سر الله في الوجود لستامه يعني
 يعني سر الله في عالم الوجود وجلبه به عين لستامه يعني كونه الغيب
 يعني انه عالم كونه الغيب كما ان انما من عالم بما كنه ذلك هو عالم بما كان
 قبل ان يكون وهو عظم راسم للحي في ادعش الرحمن ويجعل ان يكون المراد
 من الغيب الغيب البهوت وغيب الغيب وها قد الكون الى الغيب لانه
 يعني انه خالق كونه للحي تعالى والمراد من كونه الوجود اكلها وهو خازنها

ان مقامه باعتبار این مقام وجود منطبق مطلق نفوذ ایمان کاشف
سُورَةُ الْغُرَانِ لانه محل طوع رزق الایمان و کاشف سوره اعراف کما ورد من عرفکم
تقدیر الله و نعم ما قال العز و ذوق فی شانه بعضی جهاد بعضی من مهابة فلا
یکتم الا حین یبتم ما قال لا فط الا فی شهاده لولا الشهد کانت لانه
نعم هذا الذکر فی الطحا حرمته و لیت يعرفه و یکن محرم قولنا الحمد
الفاطیحة و الذی لا یصدق فی انهم رسل فاطح الی معرفة الحق من طرف
الحق الی الحق قولنا ثمرة طوبی فی الفل سید المراد من ثمرة طوبی الی الی
و هو ثمرة قولنا انما العیب و ابدلها و بهیة انی فی عالم المجدات
و ابدی فی عالم الشهادة کما در سخن الاولون و الا عزون قولنا السیر الالهی فی
سیر العبادة یعنی انهم دایم و نبش علیهم السلام سر الاهی فی سجد و لملاکته
علا و هم و کما ان یكون انهم سر الاهی فی سیر قبول العبادة عن الناس و لولا یعقد انهم
لم یقب عبادتهم قولنا و قد الا و ذوق فی الحیاة فی بعض العرفاء الا و ما و لیت ترا

جبال الارض یزکرنه و ایه و یجبال و ما و ایتان است چنان علیه الله
نحبت عرف کفر ثم لا یکنه من بین ایدهم و من خلفهم و عن ايمانهم و عن
شأنهم حق تعالی جهه حفظ جهات البقاء از مفسدات شیطانیة و هرگز ما لا و
اربعه زاوار و له کئی صاحب شرق و ادعیه ایست و دیگری صاحب
غرب و ایست علیهم است و بین صاحب جنوب و او عبد لغارات
و چهار بین صاحب شمال و او عبد لمرید است و تقسیم جهات اربعة
مقطعة است اشی و هر دو و تد هذه الاربعه و فی زمانه هذه الاربعه تحت
حکمه مقنونة و مطبقة قولنا و امام العالمین و حجج الخیرین یعنی انه امام عالم
المجرات و عالم المادیات و المراد من عالم المجرات الملائكة المسماة
بالملا الالهی و یعقول النفوس الفکیة و الارواح البشیرة المسماة بالنفوس
ان طقة من عالم المادیات افکات و الفکیات و بعضه و بعضه
و العوائق الدارمة اما و جمع لعمری الله بن الحنفی علیه السلام و السلام ثم

الزمان بما فيه من نعمته في انفسهم واثارهم في الاماكن الى اخرها عدة لم يسهل عند
 الحكمة والبرهان ومن قولهم بسبط الحفصة كل الاشياء لم يثبت بشئ منها وجه المفرد
 وهو لا يطرح الطب من ثباته بل يعتبر بسببه ولا ريب في ان من كبرها
 ويعزى من تركها نال السب من مثل اهل بيتي كمثل سبعة فرج من كبرها نجي ون
 تحلف ملك فلهما المحيط عليه بالانوار الغابرة الزبر بصفتي جميع زبور
 كرسى الزبور لفتح الزمان اسم كبري ما نزل على الانبياء من الكتب والذكر
 دائم بكتاب وهو اللوح المحفوظ قبل الزبور زبور داود والذكر التوراة
 والقران والمزبور المكتوب منه حديث اهل البيت عليا على الله وجهه
 وغابر وحادث اما الماضي فمضى واما الغابر فزبور اى مكتوب في انجيل ابراهيم
 وعزير واما حادث فقد فنى لغروب بيتي ان علمه محيط بجميع الموجودات
 ما فيه كاشف غابرة ادواته لانه بعينه علم الله كما ورد عن جبره انا بعينه علم الله
 وانا عالم بما كان قبل ان يكون فلهما الشبان العظيم الصراط المستقيم

انما واحد الانبياء هي الاخبار ولها الشبان العظيم قبل ان يلقاه ولعبت وقبل
 الرب له ولوازمها وقبل هو القران ومعناه انجيل العظيم لانه بعينه عن الجبر
 ولقد بقى الزبور وانجيلهما يجوز وما لا يجوز عن لعبت ولشور وقبل الشبان العظيم
 ما كانا يحتملون فيه وهو الامانة والقداسة وهو الشبان العظيم مطبقا بجميع
 الاقوال لانه بعينه عن احوال لعبت ولعبت عن امر الرب له وعن كبر
 وعن مختلف فيه بل هو نفس الخشعة فيه وهو باطن القران وهو الصراط المستقيم
 من سلك سبيله تهتم طريقه فلهما السند الكلي والكي محمد بن علي عليه
 الصلوة والسلام لانه سنده كبره وله بعد من الاولين عليهم السلام
 ثم شرع في ذكر اوصاف الامام با وسبعين محمدا بن علي اسناد العالم
 وسبيل الوجود من نفي الخلق ومنتهى الصعود اعلم ان لفظ العالم بجمه
 يكون لفتح اللام وكسر الالف واللام فيه على كل مقتدرين للشيء
 ويكون المعنى بعينه انه كان اسنادا لكل عالم في جميع العوالم والارواح والانس والجن

في انجيل ابراهيم
 السادس

اودانه است و كل عالم في جميع الامور العلوم و يستعمل الكون بشرائه فخره و كان اودانه
 والرقعي فخره ان يقدر مرتقى كبر الفات اسم فاعل من الارتقاء و هو الاطرز والاسرار
 والعابج جمع معراج و هو شبه السلم مفعوله مضاف اليه و العنصره من الشبوت
 او معنى له في اسم الفاعل يكون ضامه معنونه كما ان يفتي معنى جميع و صعد عليه
 السلام جميع مراتب المعشيه حتى بلغ الى رتب المرتب لان جميع الحق بالله المقيد لعموم
 و لانه كان عليه السلام مشرقا لعمودنا لعلطف مشايرنا فافهم و موضع الشرق
 كالمرآة و اجمع قوله البحر الموج لان في السير البحر الموج الابدني الرابع الوفاة
 يعني انه بحر مراع في الازل كما انه سراج و يجمع في الابر لانه اول الموجود في عالم
 و برجه في الازل يكون الموجودات مجردة فيها لا يزال و اخر الموجود في عالم
 و برجه في الابر يكون الموجودات مستقيمة بوزنه لانه رزق الله يكون سراجا
 و بانه لعلطف في ايدى خزان المعانيف و لعلطف و تحيد العقول و فيها ان يفتي
 بجمل ان يكون لانه يعني المعنى من لغته لانه رسم اي عظيمها او يفتح المعنى

في قوله البحر الموج
 في قوله الابر
 في قوله سراجا
 في قوله مستقيمة
 في قوله رزق الله

من لغته لانه رسم اي اخرجت منها الزلف و تحيد العقول اي صعد
 يعني انه معلى خزان المعانيف و لعلطف و تحيد العقول اي صعد
 و برجه العقول و بانه المقصود قوله عالم الغلبيم الاسم كما دليلا لمرئي لستياش
 الاقول لانه اودم الاسم كما دليلا لمرئي لستياش الاقول لانه اودم الاسم
 و دليلا في بطرق اسمها على اصلها قوله الكون الخلق و التحقيق و كثر في
 الوثيق الوثيق يعني انه وجود جامع حقيقي لانه مطهر تام و يعرف العقول الخشرك
 و هذا تمثيل للعلوم بالنظر و الاستدلال بالثبوت الحوسنى بقوله اسمع كانه
 ينظر اليه بعينه و في الحديث العرف الرضى الايمان و في الاخر اسمع كانه
 لا يسل لست قوله برزخ البرزخ و جوامع الاضداد منور الله بالهداية و لا كذا
 البرزخ في المقصود يعني اي جوهري لستين و في الحديث البرزخ هو ما بين الدنيا والاخر
 و هو برزخ البرزخ لانه كونه بين الحق و الحق و بين الفلاني برزخ لان نفس مثله
 برزخ بين الجسد و العقل و الجسد برزخ بين النفس و البدن و عالم العقل برزخ بين النفس

وحي عالم المكنوت وبين عالم اللامهوت وهو من عالم اللامهوت فخصير برزخ برزخ
 وجامع الاضداد اى جامع بين الوحدة والكثرة فوز الله بالهداية والارشاد هدايته
 كونه شدة او شدة لغيره لانه لا يوصى ومرتبة لغير الموجودات فقل للمسيح لغير ان
 يجوز ان يقر القرآن بالبحر باعتبار رصافه ليعمل الى مفعول مع ان كلهما مرفوع
 باللام وهو ما يقع عند مفسر العربيه ويجوز ان يقر القرآن بضم باعتبار عدم
 اللاحقة والاول اكثر دهر الاظهر وهذه العقيدة لا اما رواه شيخنا ابينا زهير بن
 في مفتاح الفهم عن الصادق في بيان الكسنة الاربعة لدول الغائب بخطاب في
 اياك لعنه وان كان جسد في بعض الايام بكرر اياك لعن فخر منشا عيسى في شفاء
 الصلح من قبل بعد عن غيبته فقال ما رأت اردو هذا الله انه اياك لعنه و
 اياك لعن من جنى سمعها من قائلها فافهم ونام ثم قال قال بعض العارفين
 ان لك الامام كان في ذلك الوقت كثر الخطر عند قوله ان الله ان الله ونعم ما قال رواه
 انا نحن اردو حتى جوا بنو دروازى بنك شجرة اشهى قوله الكلما شفى لغير مريم وبنك شجرة

واعلم ان الضمير في سراره وسائر جنان القرآن يعنى الله كما شفى اسرار
 القرآن وسائر لان القرآن نزل على اميرت لغيره واهل البيت ادى ما به
 البيت فقله وقله الشمس الايدى لانه مطهر نام ومطلع لزم حتى كما ورد في القرآن
 احسنه ولان مال الحب قوله حفيظ نوحى عليك صلوات الله الملك اتخذ ثم شرع
 في ذكر اوصاف الامام سابع موسى ابن جعفر عليه السلام فقال وقلى شجرة طوبى
عطف على سبعة وبنك كالبواقي وهو عليه السلام باعبار رصافه بالتحقيق
 اننى من كثره التجليات لطبق عليه شجرة طوبى لان العقول كلها كاعضائه ونفس
 اسعده كادراقة وازناره فقله وليتك ايمو شارة الى قلبه لانه بيت الله
 المحقق قوله السير السعدى يعنى انه سر الله السعدى في حبس البشرى في عالم الناسوت
 فقله ابن النور يجمع ان براد من الله لعلته ومن النور لغيره وهو الله تعالى
 يكون اللاحقة لا يعنى الله اية ومظهر للنور المحقق ويجمع ان براد من الله
 النور لانه المشهوره في الكتاب الالهى فعلى هذا يكون المعنى انه نفس ابيه النور واهله

في مفتاح الفهم
 السامع



لا تنزلت في حق الامامة كما قرأنا في رسالة علي عليه السلام فراجعوا همهم وانما به
 انوار في الكتاب النوراني مطابق لكتاب الله ورسوله فافهم قوله عليه السلام انما هو
 من الشرف والكرامة اشارة الى ان اسمه مطابق باسم كل الله وهو
 كلهم وادى اليهم الامامة والمراد من الامن عالم العقول وهو عليهم هذا العلم
 ومن الشرف والكرامة قوله في كتاب الانوار اصباح السراج اثبت
 المفيض يعني الله بالاسم الا ان رواج كنوز السراج المفيض ولولاه كانت الارواح
 في ظلمات الدم ولم تكن موجهة فافهم قوله جلالة تجاجة الانبياء اشارة
 الى ان اشباح الانبياء في رجا حقه وهو جلالة هذه الرجا حقه لانه نور محض حجب
 انوار الرجا حقه كما ان نور السراج مثل موجه لظهوره والله لم يعلم ان الرجا حقه
 موجه منها ام لا كما لا يخفى ويحتمل ان يكون الفقرة الاولى اشارة الى عالم
 العقول بالارواح وهو نور وهاهنا الفقرة الثانية اشارة الى عالم الاله
 وهو في هذا العلم جلالة اعيان اخرى انما نور لمصباح الذي هو بدن الارواح



وجلاء لعقب الاشباح وهذا الزجاج الا الاشباح من جنس اشبه به
 اشبه بجان الماء يعني ان اشباح النفوس كالزجاج من حيث الصفا وعدم
 ظهورها بنفسها فافهم النفوس الاشباح غير متبدل كما لم لها ديات وقبور
 بنفسه كما لم يقول من هذه الفقرة لا الى ان ظهورهم نفس بتعلقها بالاشباح
 بسبب هذا العلم وامر واثباته واثباته عليهم السلام ولولا انوارهم لعطفت
 النفوس ولم تجد فقط كما جاز عليه ما روى عن اشقات بان اوم عليه السلام
 راي على العرش ساجدا يلعن نورنا من الدنيا الى اخرها وحي الله اليه
 انما اشباح رسول الله ورسوله المؤمنين والمؤمنات وحسن وفاطمة واعلم ان اولاد
 الاشباح التي رايها معلقة بالدول خلق شهودا لرفاهته في كبريت فافهم قوله
 قوله عليه السلام لا تخفوا الا فعبثا اشارة الى ما روى في الحديث القدسي خمرت طين اوم
 بيدي اربعين صباحا وهرم ماء هذا الخبر لان اوم وغيره كلهم خلقوا لجلاله و
 المراد من الماء الرجوع والمنبط كما اول به الماء في قوله تعالى ومن الماء كل شيء حي

وهو باعيت لباطن وجوده منبسط منبسط على كل الاشياء وكلها حتى به دولاه
 لما خلقنا فلذلك وهلك الموجودات وبه قامت السموات والارض
 ودولاه لا يندمت السموات وانذرت الارض علم ان الالف واللام
 في التخيير ما بين اثنان لان التخيير مضاف والاربعين مضاف اليه ولا يجمع بين
 الاضافة والالف واللام في اضافة كما لا يجمع على منه اوله فم في العربيه
 وفي لفظ الاربعين اثنان الامور اربعة مرس وانما ما بالاربعين كما في قوله تعالى
 وداعده موسى ثمانين ليله وثمانين بالعبث فتم ميعات ربه اربعين ليله
 واثنتان ايضا لما روعن ابو جعفر من خلق الله اربعين صباحا ظهرت
 بناس الحكم من قبله على اثنان قوله ثمانين ميعات اربعين اثنان لم يناد
 بعبارة نفوذ الاصفى مركزا لا يمتد العالم بغير وجود تلك الاصفى
 المركز في ليله الوسط ليقال مركز الدائرة اي وسطها يعني انه مركز الائمة المنوثة
 على ابن ابي اسلم عليه السلام لان الائمة المنوثة الى علي قبله فتمه ولعبه فتمه

في قوله تعالى وداعده موسى ثمانين ليله وثمانين بالعبث فتم ميعات ربه اربعين ليله
 واثنتان ايضا لما روعن ابو جعفر من خلق الله اربعين صباحا ظهرت بناس الحكم من قبله على اثنان
 قوله ثمانين ميعات اربعين اثنان لم يناد بعبارة نفوذ الاصفى مركزا لا يمتد العالم بغير وجود تلك
 الاصفى المركز في ليله الوسط ليقال مركز الدائرة اي وسطها يعني انه مركز الائمة المنوثة على ابن ابي اسلم
 عليه السلام لان الائمة المنوثة الى علي قبله فتمه ولعبه فتمه

مؤخر مركزهم اي وسطهم عليهم السلام والمحور كبر الميم العود الذي يندور
 عليه بكرة والمراون العنك لمصطفوية الاحدى عشر من الائمة لانهم
 يبنون من طرف الالب على ابن ابي طالب كذلك يبنون من طرف
 الامم اليه من مؤخرهم لان المحور يكون في وسط العنك كل
 هو في وسط الائمة لان الائمة المنوثة اليه من قبله فتمه ولعبه فتمه
 ودوره لها سبعة في هذا المقام هو الذي ذكرناه فانهم قولنا الامر للصورة
 والاشكال بقبول الاصل بالادراك يقال اعلم ان نصيحة للصورة
 وجه من يكتب ليعطى الاشكال وانما مراد مصدره وطلاقة عليه من
 زيد عدل واما اسم فاعل كونه واطمة الغرض كل يشهد عليه قول جده
 الحسن حيث قال انا امير كل من ومنه انا احسن واثبت باذن بلدنا
 عالم ايضا برقلوكم والائمة من اولاد ابي يعني انه اذا امر للصورة
 بقبول الاصل بالادراك يقال فلان من ليقول لان الاصل باعتبار غير لته

للاصويرة

اجمدة والاشغال بمنزلة الموت منزه الامر في كل الامور وهو رزق الله الذي
 لا يتغير هو لسان الله كما ورد عن عبده علي في نصيب التوراة لان كل
 واحد اول من محمد واول طاهر واخرنا محمد وكلنا محمد فلا نفرق بيننا واولا
 شئت الله واذا اكرهت الله الوهم كل الوهم لمن اكره فضلك قوله
التقوى لا تقوى مؤمنين بحقيقة علي بن ابي طالب العلي الاكبر معناه وافصح ثم
 شرع في ذكر اوصاف الامام الحسن علي ابن موسى الرضا عليه السلام فقال
السيرة الاولي قال الله لي الخفافين كما هي اعلم ان اسره هو يخلص من شئ من عند
 التوجه الايمان في هذا هو الوجود المبني وكلمة كن لسان الله بقوله في امانا
 قول لشيء اذا ارادناه ان نقول له كن فيكون من قوله الذي بهذا المعنى لان
 الموجودات موجودة بوجهه لانه مشيئة الله كما ورد ان الله خلق الاشياء بالشيئة
 دخل المشيئة فيها ودور هذا ونحن مشيئة الله فاجتمعت اراي المشيئة الخفافين
 كما هي اشارة الاماورد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الاشياء كما هي قولنا التقوى

في قوله
 لا نأمن

والاشغال بمنزلة الموت والاشغال بالاشغال والاشغال بالاشغال
 الله عز وجل في عالم الداهية وهو لسان الله الواحد والاشغال بالاشغال
 في عالم الجبروت وهو عبارة عن العقول الطولية والعرضية والمراد من الاصل
 الامام الحسن بن امام في عالم المكنوت بكلمة مشيئة المكنوت الاعلى وهو نفوس
 والمكنوت الاصل وهو عالم المشيئة في عالم لسان الله وهو عالم الابد
 قوله صديان ايجل لاطلاق الشاهد الغيبية الحقيق والمراد من العلم
 الوجود المبني وهو مصداق في هذا العلم لاطلاق لسان الله على اعمال العباد
 كما ورد في الحديث نحن شئنا الله على خلقه قوله دعج الادراج حتى لا يبلغ
 بمعنى انه كما هو روح الارواح كذلك جوده للمادة ان اشارة لانه امم مجمع
 الموجودات في جميع العوالم قوله هيند سيرة الوجود يعني انه مهندس
 الموجودات في جميع العوالم قوله التياني في مشيئة الوجود لسان الله به
 مخرج لجرده من جبرنا يعني انه يراعي في اشارة الوجود لانه وسط الغيب

موجب العمل به يعني انه جميع الجملة الاحدية ومقتضى التخصيص الواحدية لانه
 في مقام لي مع له حالات نحن هو نحن جميع الجملة الاحدية وفي مقام نحن
 وهو مازق في مقام الواحدية بين الصفات لشبهية واشترائية وبعث
 اخرى انه مظهر نام للحن في مقام الاحدية والواحدية والاول مقام
 الاجال انما في مقام التخصيص والمراد من الاحدية ملاحظة الذات بدون انما
 والصفات من الواحدية ملاحظة الذات مع الانشاء والصفات وهو
 كذا المقام بين مظهرية في كادور ومنه ان فقد اي نحن عبارة اخرى في
 بغير ان التخصيص انه مازق بين الاشياء عشرية وغيره من المذاهب السبعة في
 اقرب من اهل الحق ومن انكر امامته فهو من اهل الباطل فثبت انه مازق
 بين الحق والباطل فلهذا ايم الودي وليد الحق يعني انه اصل الموجودات
 عاد لما وثق في كادور ونحن ضائع له وانكسرت صنائع في وفي جميع الجبرين ليقال
 بدور الاشياء بدور الاله مبادون وبدور انس بالي فلهذا فاعل ومنه تسمى

في مقام لي مع له حالات نحن هو نحن جميع الجملة الاحدية وفي مقام نحن وهو مازق في مقام الواحدية بين الصفات لشبهية واشترائية وبعث اخرى انه مظهر نام للحن في مقام الاحدية والواحدية والاول مقام الاجال انما في مقام التخصيص والمراد من الاحدية ملاحظة الذات بدون انما والصفات من الواحدية ملاحظة الذات مع الانشاء والصفات وهو كذا المقام بين مظهرية في كادور ومنه ان فقد اي نحن عبارة اخرى في بغير ان التخصيص انه مازق بين الاشياء عشرية وغيره من المذاهب السبعة في اقرب من اهل الحق ومن انكر امامته فهو من اهل الباطل فثبت انه مازق بين الحق والباطل فلهذا ايم الودي وليد الحق يعني انه اصل الموجودات عاد لما وثق في كادور ونحن ضائع له وانكسرت صنائع في وفي جميع الجبرين ليقال بدور الاشياء بدور الاله مبادون وبدور انس بالي فلهذا فاعل ومنه تسمى

معنى القدر لانه يدور الشمس اي يسبقها لجلوه وغيبته يدور انما هو كل
 شئ ثم هو يدور في سلكه البدر ليلة اربعة عشر اشئ يعني انه نام في الظهيرة ونور
 في الظلمة كالبدر في الليل لظلمة لانه لا يربط من نحن على انما كل من الجبروت
 لان سوت لانه من حيث هو ليس لانه لا موجود ولا معد وانه
 بهذه الخشبة في ظلمة لعدم لان الما من ان ان يكون ليس من علمه ان
 ليس به وانه فاعل على علمه نحن وعاء بقاء به نحن فثبت انه بدور الاله في عالم النور
 وبدور الاله في انفسه لان من اقرب امامته فهو خارج من الظلمة ومن انكره فهو
 وفي في الظلمة وبدور الاله في الظلمة وبدور الاله في الحقيقة على ان من الحق
 عليه وعلى امانته واوايده الصلح ولهمنا ثم شرع في اوصاف الامام التاسع محمد
 ابن علي اجماع عليه السلام فقال له قلنا يا ابا عبد الله اشرح فكنا بالمشروع لانه
 بالعلمه ونسب الله كادور لظلمة قوله محبة لا في المراد من الما من ماله لشي
 هو هو لا يقال في جوابه ان من فاعله لعلنا ونسب الله لانه في جميع العوالم

في مقام لي مع له حالات نحن هو نحن جميع الجملة الاحدية وفي مقام نحن وهو مازق في مقام الواحدية بين الصفات لشبهية واشترائية وبعث اخرى انه مظهر نام للحن في مقام الاحدية والواحدية والاول مقام الاجال انما في مقام التخصيص والمراد من الاحدية ملاحظة الذات بدون انما والصفات من الواحدية ملاحظة الذات مع الانشاء والصفات وهو كذا المقام بين مظهرية في كادور ومنه ان فقد اي نحن عبارة اخرى في بغير ان التخصيص انه مازق بين الاشياء عشرية وغيره من المذاهب السبعة في اقرب من اهل الحق ومن انكر امامته فهو من اهل الباطل فثبت انه مازق بين الحق والباطل فلهذا ايم الودي وليد الحق يعني انه اصل الموجودات عاد لما وثق في كادور ونحن ضائع له وانكسرت صنائع في وفي جميع الجبرين ليقال بدور الاشياء بدور الاله مبادون وبدور انس بالي فلهذا فاعل ومنه تسمى

السبعة حتى انتهى من السبعة فجاء على سكره قوله دَعْوَتِ خَلْقٍ مُّخْتَلَفٍ
الَّذِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ خُفَاةٌ وَالَّذِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ خُفَاةٌ وَالَّذِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ خُفَاةٌ
 في موضع لان الصفات المتعددة اذا امتزجت لم يوصف بأكملها كان بين الوصفين
 مناسبة في الله تعالى وفي المعنى فالوصف بالوصف اذا لم يوصف بأكملها
 المناسبة كما برأى على معنى الحفظ وهو لم يوصف بأكملها كان بينهما مخالفة باقية
 طواف كانت الفصل لعدم المناسبة بين الصفاتين وهذا قاعدة كلية لمن
 ان الضبط والاعتناء بالوجوب حتى تنب الضبط الى من تخلفها وبإمكان التنبه
 بين التوجه والمعرف واضح وعدم المناسبة بين المعلوم والمعلوم لها واضح
 انه معروف عنه كصفاته المنسوبة الى الرب مثل ان صفات البارى عين
 الذات وغير ذلك في موضع لانه بالنسبة الى جميع العالم فصفه لانه وجوده
 عينه بالباطن والاضطرار في كل شئ حقيقة وجوده كالحق في كل شئ
فَإِنْ يَدْعُوا إِلَىٰ مَرْفَاقِهِ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ النُّورِ
 كذا

من وراء ما جرح وما جرح الحفظ في عظم معرفته لا يحول بحجمه لا يراه حدود
 ان يطرأ على في جوده الجوان الحفظ في عظمه ليس بغيره كما يقال في كبريت
 لان في عظمه باض كالخوف وقيل طر يكون عند مغرب الشمس من كل
 عظمه مغرب ليشير الى هذا الشئ يعني انه طر بجيد القدم وهو يعقل في كبر
 وهو يدبرهم بازمان لا بالذات لانه اول ما خلق الله فافهم المرفاه بالفتح البر
 من كبر ما شبهها بالذات التي اجبرها كذا في الجمع فالرفاه ليعب معقول للعلم
 وهو الارجح ويجوز ان يفرد ما يكون مضافا اليها على المروج لعدم وجود شرط
 للفت المرفوف عند اكثر الخواص قوله فَإِنْ يَدْعُوا إِلَىٰ مَرْفَاقِهِ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ
 انما عرفنا الامانة على سادات المآخذ مرفوعة على الامانة المرفوعة فصار لها
 لغته وعبارتها لما سري ربه او شئ الى الله لغته الامانة التي عرفت
 الى السموات والارض فابن ان يكلها من كل شئ فكلها لان اى نقصها
 المتكافؤ لثمة فصاروا الى المين وجا بلهم حتى الذم عليهم السلام فكلها
 الله ثم الله ثم الله

بمعنى العلة صريح كبر العين بالعلم لان العلم بالكبر حدث الموجودات فخرج
الذات على كذا فكذلك العكس باطل لان الثابت قبل وقوعه غير موجود
هنا ولا يحتاج الى التاويل في المقام معنى لانه علامة الله واية الدين الموجود في
هذه العالم كما ورد في الزبارة الجامعة ولا تهم الخوض في المسائل التي تحت التاويل
في التاويل فليكن ان يكون اسم الله واسم مفعول على الاول يكون
المعنى هكذا يعني انه ما نرى في اخذ عن قصد الله الذي في شدة الشدة
لان عصير الأسد دابة معايش في الارض ولا يقدر الله على الشدة
ولو قصد في غيره من خلقه على ان يكون المعنى انه ليس في اي فرد
عن قصد التاويل في الروايات في الشدة ولولا ان الله لم يقصد التاويل
في الروايات مطلقا على التقديرين يكون لفظ نحوه منصوبا بنوع فيا فخر في الشدة
في اللغة الله والروايات فخره قوله الحاكم الذي لا يخطئ في كلامه يعني
باسم حبه ومطلب يقبه وكما ان حبه من خاتم النبيا كذا كذا خاتم الاول

ومنفرد

ومنفرد لصفات حبه كما ان حبه بعث في الايام التي اندرس في
وصار الايام اياما كماله كذا كذا ظهر بعد ما علمت الارض طمنا وجورا
ولطهوره علة الله الارض نسطا وعدلا ولما صار عرا في المرات حبه في
المحقق بالاسرار المضمونة يعني انه موجود مضمون بالاسرار لم يفتر
فعله المترشح بالانوار الخبيثة المترشح بالاسناد الربوبية المترشح
ان مترشح الام ولد بالبين الفيل يجعل في فيه شدة العيش الى ان يقوى
على الهوى وهو مترشح بالانوار اللطيفة شدة العيش حتى يقوى بها ويظهر في
العالم السر بالكسر واحد السر والاسرار بمعنى الهجاب وجل مستور وسيرى
عفيف يعني انه مبرور في حال الخيبة بالهجابات الربوبية وحجاباته تعالى
خلاف عجب المصورة فهو تعالى محجب عن خلق بالانوار ودجلاله وسعته عظيمة
وكبريائه وصفاته فهو مربي بالصفات الكمالية والجلالية وهذه الفقرات
الاعصية ما دام لهم قوله فياض الحفايق بوجده سلام الله في الشدة

يعني ان حقائق الالكاف باكلها باهضة من وجوده والذاتي جمع وقته ووق
 يدق وقته من باب ضرب خبر ب ووق الامر وقته او اعترض دفعي معناه
 ولا يكي ويعتبره ان لا يكي يعني انهم قسم المعاني بحقيقة التي لا ينفصلها حد ثبوت
 قولها اليهم الاعظم الذي في الحادي للثبات الغير المنشأ في اعلم ان
 الاسم من الهندوس العباد ولا سكت انه علة اعظم وانه الاكبر من
 ان لان مقام الاستناد له صفات معناه وحق معرفته له حاصل له
 ولما كان ظهور عظمة الفعل ليعطيه فعله فيقول عظمة الفعل ما حسبه واما
 معنوية اما حسبه فكأن في السموات كانه في قعر السموات لا يبار ولا جرام
 من الصينة واما عظمة المعنوية فكأن في القلوب اذ في كل قلب مع هذه الله
 العظمة من السموات والارضين بحيث لا الهادوم ولا ترفعهم فيها خضوعا
 قلب الله في خاتم الاول اعظم من جميع الموجودات لانه متوجه دائما
 الى الحق تعالى وهو اعظم من كل الموجودات وانه امار اسم الاعظم الذي

واعلم ان الائمة كلهم اسم الاعظم الذي ليس مخصص في وجه منهم كما
 روي في الجيوش من مولانا امير المؤمنين انه ترقى طريق قنبر وخبري
 في ارباب وند سال در كسب خبري مرطبه وعبر على الماد ثم نادى الى امير المؤمنين
 يا هذا العرف كاعرف خبرت كما خبرت قال امير المؤمنين مكانك
 ثم اومى اليه فحمد ومار له فلما راي الخبري ذاك الكتب على قدميه فقال يا
 عافيت من حركات الماد الى البحر فقال امير المؤمنين عافيت من خبر
 على يها فقال الخبري دعوت الله باسمه الاعظم فقال امير المؤمنين
 وما هو قال سلمة باسمه وفي حجره فقال امير المؤمنين انا وفي محمد فقال
 الخبري انه الحق ثم سلم النبي وكلامهم عليهم السلام لوز وجه دهم اعظم الذي
 واما كان كذلك صارا ويا للثبات الغير المشاي لانه منصف
 بصفا الحق ومقسم ما فبر جادوم رافرسا دهم برون : جال خيلين
 نرا دهم فلهذا في اص اليم التي حاييند مسلك الابن الرحيميد لغواس

في هذا الخبر
 في هذا الخبر
 في هذا الخبر

بالنفس هو الذي ينوص في الحجر على اللؤلؤ ولهم الحجر ثم ان ابراهيم
 سبنا من ارجهم لان زيادة السبا نزل على زيادة المعنا وذلك انما بعينه
 باعتبار البكة واخرى عيب كما الكيفية على الاول قبل ابراهيم لانه لم
 المؤمن ذلك فردجهم الاخرة لانه يخص المؤمن وعلى السبا قبل ابراهيم
 الدنيا والاخرة ورجم له سب لان نعم الاخرة كلها عظام وان النعم
 الدنيا كلها حقيرة وانما قدم ابراهيم على ارجهم ولبس ليقض الرقي من الاول
 الى الاعلى ليقدم مرقمة الدنيا على مرقمة الاخرة يعني انه عز عن بحر الرحمة
 بكل الاعساب ابن وملك الدنيا الرجيم كما ورد من نكحكم فقد نكح في
 من قال يا مانه فقد نكح لانه خاتم الاوليا كما ان حده خاتم الانبياء وعلى انما
 من افرج الانبياء غير خاتم النبي فلبس النجاة كذلك من افرج الاوليا
 غير خاتم الله وليا فقد ملك خلوده على الاولوية نادى شجرة الناس وبيد لانه
 كبح ليطور في كل الحق في عالم اللاهوت ولما اذ من شجرة ان سوبه ليقوس المنطبعة

انضمت ومن انما يقوس الكفة كما ان لها في باطن الشجرة كذلك النفس
 الكفة في باطن النفس المنطبعة يعني انه باطن عالمنا سوت كما هو شأن
 الامم من فعله ناموس للتدبير الكبر فاني البشر لثمة الامم في امدت من ذلك
 بطلان مات ان موسى في الحقيقة كبرية بجله فخره امدت ليقفاد منه
 ان ان موسى هنا حقيقة فيها وبران السبعة وفيها اسما ابراهيم وفيه
 ورفيع ابن زغل قال لمجدك وهو ابن عمه وكان لفرس النمل كان يقول بن حفا
 انه لباته انما موسى الذي كان باذ موسى يعني به جبرئيل وما في حديث اليهود
 مع علي اشهد انك ناموس موسى اي صاحب سره يعني انه صاحب سر الله
 وهو الامانة وعانيه البشر في الامانة لان فيه كل كمال وجمال وكمال فكله حبله
 مخزنه وعلقت بابيه وضرب عليه خاتمة مرقمة الكلمات فاطبة ومن حيث انما
 غايه الوجودات وروفي امدت القدس يا بن آدم خلقت الانبياء
 لا عليك خلقت لاجلي ويا بن آدم حقيقة ومن حيث انه المقصود لكل





درونی حق جیده، لولا که لما خلفت الافلاک در نعمت پایش ای کائنات را وجود تو
افتخار: ای پیش از آفرینش من کم زافرید کار: و لما حصل کلن و ردنی وصف جیده
هنو وارو فی حقه لما ورد اولنا محمد او طنا محمد اعزنا محمد و کلنا محمد قوله
ای القوت مولى الزمان الذى هو الحق اماننا ظم منا ظم السیر و نعلین
ای الفایم محمد بن محمد بن الحسن علیه السلام و السلا مناه و اضح ثم قال ان بعد انام
الاوصاف لما نوار الاربعة عشر اللهم انی اسمیک ان مولاه صل
بیت الرساله و خلفت للملا یکیه و مضبط الوحی و حران اعلیم و علمه و حکم
و معادنا الرخیم و اصول الکرم و قادة الامم و عنا حیر الابرار و دعا غم الابرار
و ابقا ابا الایمان و صحفباء الریحین و سلا الذخیره البشیرین و خلاصه
غیره المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ثم هذه الحجة ان
من **الامر الرابع** ان من شهر رجب سنة اثنی عشر من العشر الاول من المائة اربع مئة الف
ان ذمن الهجرة النبویه علی ما جرد الف الف الف و لحبت حاد اصلياً تغفلاً

